

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان

تدوین - غربالگری

چکیده

گام بعدی عبارت است از غربالگری . این اصطلاح بدین معنی است که نتایج مراحل قبل یعنی الگوپذیری و تضارب آراء و مشورت و ...در اختیار راهبرد نگار (استراتژیست) قرار میگیرد تا با کمک آنها تصمیمات نهائی را انتزاع و اتخاذ کند و اهداف و سیاستها و راهبردها را تعیین نماید .

اما قبل از اتخاذ مرحله نهائی ملزوماتی باید رعایت شود که تحت عناوین ویژه خود در متن آورده شده است

هر یک از مفاهیم و معانی مذکور تاثیرات بسزائی در نتیجه بخشی در تصمیمات نهائی خواهد داشت .

بعنوان مثال مراحل طی شده در تعیین سیاستهای کلان در موضوعات مختلف توسط مقام معظم رهبری (مدظله العالی) را تصور نمائید .

کلمات کلیدی

الهام، القاء، نوآوری، ابتکار، امید، کرامت، دعا، بداء

غربالگری

اتکا به خود

وقت خصوصی هم خیلی لازم بود؛ یعنی مسلمانهایی که در مدینه بودند از یک طرف گرفتار یهودیهای خیبر و امثال خیبر بودند، از طرفی مبتلا به منافقان داخلی بودند، از طرفی هم در پشت مرزها مشرکین صف بسته بودند. این مثلث مشغوم همیشه مسلمانها را در خطر می انداخت. عده زیادی هم علاقه مند بودند که هر خبری که رسید به عرض وجود مبارک حضرت برسانند، این یک وقت خصوصی می خواهد. آنها که اطلاع هم داشتند اگر وقت خصوصی می خواستند بگیرند، باید یک مقدار صدقه می دادند، این را هم انجام ندادند. یک کار مهمی بود، ملاقات خصوصی برای حضرت در آن موقع یک امر ضروری بود؛ لذا می فرماید که ﴿تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ﴾؛

شما کار بدی کردید! خدا این را برداشت گرچه این دو تا آیه کنار هم ذکر شدند؛ اما این طور نیست که ناسخ و منسوخ با هم ذکر شده باشند؛ اینها بعد از فاصله ذکر شدند، ولو به حسب ظاهر کنار هم قرار گرفتند.

﴿الْمُ تَرِ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾، همین مثلث مشئومی که ذکر شد، یهودی‌های خیبر از یک طرف، منافقان داخلی از طرف دیگر، مشرکان پشت مرزها هم از طرف سوم اینها رابطه‌هایی داشتند و عده زیادی هم از یهودی‌ها و این منافقین تا خبرهای خاصی در مدینه می‌شد فوراً به مشرکان پشت مرز خبر می‌دادند یا حمله‌ای از طرف مشرکان پشت مرز می‌خواست شروع بشود اینها خوشحال می‌شدند و مسلمان‌ها را می‌ترساندند. فرمود عده‌ای به بیگانه وابسته‌اند باید بدانند که از آنها به هیچ وجه کاری ساخته نیست. ﴿الْمُ تَرِ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا﴾ که ﴿غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾، آنها مغضوب هستند، حامی مظلوم محبوب خداست، حامی ظالم، مغضوب خداست. ببینید اصلاً حمایت از حق در نماز ما آمده است؛ حالا آن حضور قلب را اگر کسی داشت «طوبی له و حسن مأب!» اما لا اقل این نمازی که می‌خوانیم باید متوجه باشیم که داریم چه می‌گوییم! در نماز می‌گوییم که ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [۱۵] بسیار خوب! بعد می‌گوییم: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾، [۱۶] این هم ترجمه‌اش معلوم است. صراط مستقیم صراط چه کسی است؟ ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾، [۱۷] اینها معلوم است؛ اما سه چهار نکته است که در همین کلمه اخیر وابسته است؛ ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾، این ﴿أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ چه کسانی هستند؟ یک؛ و چه کار کردند، دو؛ راهشان چیست؟ می‌گوییم: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾، صراط مستقیم صراط کیست؟ ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾، این ﴿أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ چه کسانی هستند؟ یک؛ راهشان چیست؟ این راه که راه جغرافیایی نیست که به طرف زمین یا آسمان باشد، این راهشان چیست؟ این ﴿أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ را در سوره مبارکه «نساء» که قبلاً ملاحظه فرمودید مشخص کرد، فرمود: ﴿فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنٌ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا﴾، [۱۸] این صراط، صراط انبیاست. راهشان چیست؟ نمی‌شود گفت راهشان کجاست! این راه زمینی نیست. باید بگوییم راهشان چیست؟ تک تک اینها را ذات اقدس الهی در قرآن مشخص کرد؛ یعنی نبیین و صدیقین و صلحا و شهدا اینها را گفته، راهشان را هم گفته. یکی از آنهايي که راه شفاف و آدرس مستقیم دارد، وجود مبارک موسای کلیم است. موسای کلیم چه گفت؟ گفت: ﴿رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيْرًا لِّلْمُجْرِمِيْنَ﴾، [۱۹] خدایا! راه من این است، من از ظالم حمایت نمی‌کنم، این می‌شود تفسیر قرآن به قرآن. ﴿رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ﴾، حالا یک وقت است که ظالمین مشرک هستند، یک وقت استکبار و صهیونیسم است، یک وقت همسایه رباخوار است، یک بانک ربوی است، فرقی نمی‌کند. ﴿رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيْرًا لِّلْمُجْرِمِيْنَ﴾، این را پشتیبانی نمی‌کنم، گاهی انسان با سکوت پشتیبانی می‌کند، این نماز است، پس راه انبیا همین است که انسان از ظالم حمایت نکند. این بیان نورانی حضرت از آن غرر روایات ماست که فرمود: «السَّائِكَةُ عَنِ الْحَقِّ شَيْطَانٌ أُخْرَسٌ» [۲۰] کسی جایی که باید فریاد بزند فریاد نزند، محافظه کار باشد، نگوید، امر به معروف نکند، نهی از منکر نکند، این یک شیطان دهن‌بسته است. «السَّائِكَةُ عَنِ الْحَقِّ»

شَيْطَانٌ أَخْرَسٌ» ما باید ببینیم راه انبیا چیست، نه راه انبیا کجاست! اینکه مکه و مدینه نیست! ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾، ﴿أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ هم موسی و عیسی و اینها(علیهم السلام) هستند، کلیم حق استدلالش این است می گوید: ﴿رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ﴾، با «لن» که نفی تأکیدی است می گوید، می گوید آن نعمتی که تو دادی من باید به آن افتخار بکنم با داشتن آن نعمت دیگر از ظالم حمایت نکنم، پس معلوم می شود که نماز این است. این نماز یقیناً ﴿تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ [۲۱] است. حالا آن حضور قلب و تیر شکسته را از پا درمی آورند را که از ما نخواستند. اینها یک چیز روشنی است اینها را از ما می خواهند. فرمود: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا﴾ که ﴿غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ﴾، رابطه ای ندارید. آنها خودشان را دوست نشان می دهند، این ظاهرش انسان است باطنش عقرب است. ﴿وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ وَهُمْ﴾؛ عالمانه قسم دروغ می خورند و گرنه اینها با شما ارتباط ندارند، اصلاً اینها به امضایشان احترام نمی گذارند. مشکل اساسی اینها این است که نمی شود با اینها زندگی کرد، نه برای اینکه کافرند، با کافر می شود زندگی کرد، فرمود: ﴿إِنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [۲۲] نه «لا ایمان لهم». با کافری که ایمان ندارد می شود زندگی کرد؛ اما با مستکبری که پای امضایش نمی ایستد شما چگونه می خواهی با او زندگی کنی؟ چند جای قرآن دارد که اینها ﴿لا ایمان لهم﴾، ﴿لا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَا لَ دِمَّةً﴾ [۲۳] «إل» یعنی عهد، یعنی امضا، یعنی پیمان؛ یعنی پیمان می بندد و نمی دهد. شما چگونه با این زندگی می کنی؟ به هر حال یک رابطه متقابل باید باشد. اینها از شما کالا می خرند پول را بلوکه می کنند، تحریم می کنند، نمی شود با اینها زندگی کرد. برهان مسئله هم این است «ایمان» مربوط به یمین است، یعنی سوگند است، یعنی امضاست، یعنی پای امضای خود نمی ایستند، نه «لا ایمان لهم». با این گروه شما چگونه زندگی می کنید؟ غیر از اینکه روی پای خودتان بایستید راه دیگری ندارید، پس روی پای خودتان بایستید. قسمت / ۱۶ مجادله/تسنیم

﴿مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ﴾. نه شما نه این. ببینید از دو طرف است، ﴿تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾؛ شما که از آنها نیستید، شما مسلمان هستید آنها کافرند؛ شما پای امضای خودتان می ایستید، آنها پای امضای خودشان نمی ایستند، نمی شود با اینها زندگی کرد. شما برابر امضای خود می ایستید، آنها نمی ایستند؛ شما برابر تعهد خود می ایستید آنها نمی ایستند. ﴿مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَ يَحْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ﴾، قسم های دروغ هم می گویند. امضا هم می کنند، تعهد هم می کنند؛ حالا هر قسمی که دارند. به اینها فرمود که این کار را انجام ندهید. اینها چون در مدینه بود در فضای مثلث مشنوم بود این آیه نازل شد. قسمت / ۱۶ مجادله/تسنیم

نفس ملهمه

مطلب دیگر درباره اینکه «نفس لوامه»، چگونه از بین می رود، این حرف که مثلاً چگونه «تخم مرغ دزد شتر دزد می شود»، یک مثلی معروف است، این را می خواهند با مسئله مادی بودن نفس و سپردن همه کارها به اعصاب مغز حل کنند. این طور نیست؛ «نفس

لوامه» در درجه اول در نهان انسان ذخیره شده بود. انسان اول با «نفس ملهمه» خلق شد و لاغیر؛ این «نفس ملهمه» که فجور و تقوا را می‌داند و این ودیعه الهی است، اگر به این پیام الهی توجه کند، هرگز «نفس لوامه» ای پدید نمی‌آید، «نفس اماره» ای پدید نمی‌آید و مستقیماً رشد می‌کند و به «نفس مطمئنه» می‌رسد و ندای الهی را دریافت می‌کند: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾، [۳] اینها انبیا هستند، اولیا هستند، صلحای مؤمن هستند که شاگردان انبیا هستند، اینها بر اساس ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾؛ [۴] از همین نفوس الهی که خدا به این ملهم کرد، کمک می‌گیرند، در مسیر انبیا و اهل بیت قرار دارند، خلاف نمی‌کنند تا از درون «نفس لوامه» ای پیدا بشود، اینها از «نفس ملهمه» به «نفس مطمئنه» منتقل می‌شوند، اگر هم به آن بارگاه نرسیدند، لااقل در همان مسیر حرکت می‌کنند و اهل بهشت هستند؛ اما آنها که ﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا﴾، [۵] اینها که در عین حال که «نفس ملهمه» را دارند، گاهی مبتلا به گناه می‌شوند، آن وقت همان «نفس ملهمه» ساکت نیست، وقتی ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾؛ این سخن می‌گوید، این پیام الهی را می‌رساند، به انسانی که شهوت یا غضب را بر عقل ترجیح داده است، سرزنش می‌کنند که چرا این کار را کردیم؟ خداوند این نفس را نیاموخت که فقط یک ذخیره به او بدهد، او را عالم کرد، او را شاگرد خود قرار داد: ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾؛ آن وقت همین «نفس ملهمه» چون می‌داند که چه چیزی بد است، می‌داند که چه چیزی خوب است، می‌داند که پایان بدی چیست، می‌داند که پایان اطاعت چیست، اگر کسی گرفتار شهوت و غضب شد، او را سرزنش می‌کند، می‌گوید چرا این کار را کردی؟ اگر این شخص در جهاد درون که جهاد اوسط است؛ منتها به جهاد اکبر معروف شد، چون جهاد اکبر جای دیگر است، جهاد بین نفس و عقل جهاد اوسط است، جهاد بین عقل و قلب است که جهاد اکبر است، در میدان جهاد اکبر هر دو در راه هستند، هر دو اهل بهشت هستند؛ منتها یکی می‌گوید من می‌خواهم بهشت را بفهمم، یکی می‌گوید من می‌خواهم بهشت را ببینم، آن بین عقل و قلب است، آن بین برهان و عرفان است، بین فهمیدن و دیدن است، بین دانستن و دیدن است که جهاد اکبر است و برای اولیای الهی است؛ اما برای ما که جزء متوسطین هستیم، جهاد ما جهاد بین بدی و خوبی است؛ یعنی شهوت و غضب می‌خواهند کار خلافی بکنند، عقل عملی که «مَا عِيدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَآكُتِّبَ بِهِ الْجَنَانُ» [۶] است، جلوی آنها را می‌گیرد، اگر - إن شاء الله - این عقل عملی پیروز شد، این شهوت و غضب را کنترل می‌کند، می‌گوید من جلوی شهوت را نمی‌گیرم، خدای سبحان به ما شهوت داد، غضب داد؛ اما حلال هم دارد، حرام هم دارد، ما مجبور هستیم غذا بخوریم؛ اما مجبور نیستیم که حرام بخوریم، ما را خدا طوری آفرید که باید نفس بکشیم، باید غذا بخوریم، باید همسر داشته باشیم، ما مجبور هستیم که نفس بکشیم، مجبور هستیم که غذا بخوریم؛ اما مجبور نیستیم که حرام بخوریم، حلال هم هست، حرام هم هست، اگر - خدای ناکرده - جایی راه بسته شد، انسان مضطر شد، تکلیف هم برداشته میشود، «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي ... وَ مَا اضْطَرُّوا إِلَيْهِ» [۷] می‌آید، غرض این است که ما به حرام مجبور نیستیم، ما به اصل غذا خوردن مجبور هستیم، غذا خوردن هم دو قسم دارد، نگاه هم دو قسم دارد، نکاح هم دو قسمت دارد و مانند آن.

همواره در درون ما بین شهوت و غضب از یک سو و عقل عملی از سوی دیگر، این جنگ است به نام جهاد اوسط است، اگر - خدای ناکرده - این عقل عملی در این صحنه جنگ شکست بخورد، این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) است که فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ هَوَىِّ أَمِيرٍ»؛ [۸] این شکست خورده است، این عقل است؛ ولی اسیر است. از عقل اسیر کاری ساخته نیست، از آن به بعد این شهوت و غضب این فرمان را به عهده می‌گیرند، هم آن «نفس ملهمه» را خاموش می‌کند، نمی‌گذارند که ملامت بکند، هم خودشان میدان‌دار می‌شوند، می‌شود: ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾، [۹] همه این کارها، کارهای ادراکی است، تصور است، تصدیق است، اعتقاد به خلاف است، هیچ کدام از اینها کار عصب و مغز نیست، همه اینها کار نفس است؛ منتها ما نفس داریم و عقل در عالم بیرون عقل کلی؛ مثل فرشته‌ها کار خود را انجام می‌دهند؛ اما نفس با اعصاب و اعضا و ابزار کار می‌کنند، آن وقت این نفس اگر بخواهد کار بکند، با اعصاب و مغز و با ذرات مغز کار می‌کند، آن وقت مغز یا فرسوده می‌شود یا فربه می‌شود یا مانند آن. وگرنه از عصب و مغز این‌گونه از امور درکی ندارند، کسی که می‌خواهد ملامت بکند، این عصب نیست، این شخصی که می‌خواهد ملامت کند، آن عضوی که ملامت بکند، مرحله‌ای از مراحل نفس است، این گناه سابق را با گناه دو روز را، ده روز قبل را یا ده ماه قبل را در ذهن دارد دستورات الهی را بررسی میکند، اینها را با هم می‌سنجند، می‌بینند کاری که این شخص در ده روز قبل کرد با فلان آیه قرآن هماهنگ نیست، آن را ملامت میکنند که چرا این کار را کردی، همه اینها کارهای روح است، کارهای نفس است که موجودی مجرد است؛ منتها نفس عامل اجرایی احکام و حکم الهی است در حوزه بدن، قهراً اعصاب عوض می‌شوند، ذرات مغز عوض می‌شود، دگرگون می‌شوند، فرسوده میشوند و اگر این نفس در اثر این جهاد درون شکست بخورد، چون چندین قوه در درون هست، شهوت هست، غضب هست، عقل عملی هست، اگر یکی از اینها شکست بخورد، دیگری فرمانروا می‌شود، پس گاهی «انّ العقل لأماره» این «تاء»، «تاء» مبالغه است، تائید نیست، «انّ العقل لأماره بالحسن و الخیر»، «انّ نفس لأماره بسوء و شر» تا چه کسی امیر باشد، تا در درون انسان، در این جهاد متوسط چه کسی پیروز بشود، چه کسی امیر بشود، آن وقت عقل، فرمانروایی دارد، اگر نفس شکست بخورد، نفس فرمانروایی دارد، اگر عقل شکست بخورد. قسمت ۳/طور/تسنیم

ارکان دین

سؤال سائل این است که چرا (کعبه) چهار دیوار دارد؟ وقتی چهار دیوار داشته باشد؛ قهراً مکعب می‌شود. فرمود چون بیت معمور چهار ضلع دارد. عرض کرد چرا بیت معمور چهار ضلع دارد؟ فرمود عرش چهار گوشه دارد. عرض کرد چرا عرش چهار گوشه دارد؟ فرمود: «لِأَنَّ الْكَلِمَاتِ الَّتِي بُنِيَ عَلَيْهَا الْإِسْلَامُ أَرْبَعٌ وَ هِيَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ» [۶] این از غرر روایات ماست؛ یعنی چون مبنای دین این چهار کلمه است؛ توحید خداست، تکبیر خداست، نزهت خداست، حمد خداست، عالم بر این

عناصر چهارگانه وابسته است. اگر عرش چهار گوشه دارد، برای اینکه اوصاف کلی ذات اقدس الهی چهار گوشه دارد، این روایت کجا روایت‌های دیگر کجا! فرمود جهان بر توحید تکیه کرده است، بر تحمید تکیه کرده است، بر تسبیح تکیه کرده است، بر تهلیل تکیه کرده است. این تسبیحات اربعه این سهم را دارد قسمت ۲، طور/تسنیم

هدف وسیله را توجیه نمیکند:

این بیان نورانی حضرت سیدالشهداء (سلام الله علیه) است که هرگز هدف وسیله را توجیه نمی‌کند، البته این حدیث را از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) [۲۳] نقل کرد: «مَنْ حَاوَلَ أَمْرًا بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ كَانَ أَفْوَتَ لِمَا يَرْجُو وَ أَسْرَعَ لِمَجِيءِ مَا يَحْذَرُ» [۲۴] فرمود اگر کسی به این فکر باشد که هدف وسیله را توجیه می‌کند، با وسیله گناه بخواد به مقصد برسد، این شخص زودتر از دیگران به چاه می‌افتد: «مَنْ حَاوَلَ أَمْرًا بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ» می‌خواهد به مقصد برسد؛ منتها از راه فاسد، «كَانَ أَفْوَتَ لِمَا يَرْجُو»؛ آن مقصد را از دست می‌دهد، «وَ أَسْرَعَ لِمَجِيءِ مَا يَحْذَرُ»؛ این برای اینکه از خطر برهد می‌خواهد این کار را انجام بدهد، این شخص زودتر از دیگران به چاه خطر می‌افتد، این دو خطر را دارد. بنابراین آن خیالی که این کرده، آن خیال معدوم است؛ منتها خیال کرده که موجود است و به طرف آن دارد حرکت می‌کند. قسمت ۴/ احقاف/تسنیم

«فتحصّل» که معصوم فقط با وحی کار می‌کند، ما می‌خواهیم بفهمیم آن وحی‌ای که خدا به پیغمبر فرمود چگونه است؟ آن را یک وقت با ظاهر آیه می‌فهمیم، یک وقت هم با حدیث قدسی می‌فهمیم؛ چه قرآن، چه حدیث قدسی و چه روایت همه اینها «حکم الله» است! این‌طور نیست که «مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ» یک چیزی بگویند. ما با ظاهر قرآن حکم خدا را می‌فهمیم، با حدیث قدسی می‌فهمیم، با روایت معتبر می‌فهمیم، دسترسی نداشتیم با عقل چیزی را کشف می‌کنیم که اینها چه فرموده‌اند و به ما نرسیده است، نه اینکه - معاذ الله - ما مستقیماً در ردیف وحی با خدا رابطه داشته باشیم که عقل - معاذ الله - در قبال وحی باشد! عقل در مقابل نقل است، نه عقل در مقابل وحی! این تعبیر، تعبیر نارواست که شرعاً این‌طور است و عقلاً آن‌طور است! عقل در مقابل شرع نیست، بلکه عقل در مقابل نقل است! شرع مقابل ندارد، وحی مقابل ندارد، پیغمبر مقابل ندارد، علی و اولاد علی مقابل ندارند! حکیم در برابر فقیه است، نه اینکه - معاذ الله - حکیم در برابر نبی باشد. قسمت ۴/ احقاف/تسنیم

آنها که هدف را قبول دارند؛ اما بیراهه می‌روند، خیال می‌کنند که هدف وسیله را توجیه می‌کند، اینها تحت علم خدا هستند، هدف هرگز وسیله را توجیه نمی‌کند. این از بیانات نورانی سیدالشهداء (سلام الله علیه) است، [۱۳] گرچه این را وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می‌کند [۱۴] که «مَنْ حَاوَلَ أَمْرًا بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ كَانَ أَفْوَتَ لِمَا يَرْجُو وَ أَسْرَعَ لِمَجِيءِ مَا يَحْذَرُ»؛ هیچ هدفی وسیله را توجیه نمی‌کند. اگر کسی خواست از راه گناه به مقصد برسد، این شدنی نیست. گناه راه نیست بیراهه و چاله است. اگر

کسی خواست از راه باطل به مقصد برسد زودتر از دیگران به چاه می‌افتد: «مَنْ حَاوَلَ أَمْرًا بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ كَانَتْ أَفْوَتَ لِمَا يَرْجُو وَ أَسْرَعَ لِمَجِيءِ مَا يَحْذَرُ»؛ اینکه برخی از کمونیست‌ها و منافقان و امثال آن به این ترفند گرفتار شدند که هدف وسیله را توجیه می‌کند؛ یعنی از راه باطل ممکن است انسان به مقصد برسد، این بیان نورانی حضرت سیدالشهداء (سلام الله علیه) در آن نهضت جهانی، روی آن خط بطلان کشید. راه مقصد صحیح را از راه صحیح باید رفت. راه صحیح هم آدم را به مقصد صحیح می‌رساند، راه باطل اصلاً راه نیست.

فرمود که ما می‌دانیم چه کسی در راه است و چه کسی در راه نیست. می‌دانیم چه کسی راهی راه است، چه کسی راهی راه نیست، چه کسی راه را تشخیص می‌دهد، چه کسی راه را تشخیص نمی‌دهد. چه کسی اهل مقصد است، چه کسی مقصدشناس نیست، این یک؛ این برای اشخاص است. ما نسبت به نظام ﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾، کل آنچه که در آسمان و زمین است ملک خداست، پس او «وَاسِعُ الْمَلِكِ» است، یک؛ «وَاسِعُ الْمُلْكِ» است، دو؛ «وَاسِعُ الْعِلْمِ» است، سه؛ اینها هست، ﴿وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ﴾ هم هست. ﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾، اینهاست. چرا این نظام را آفرید؟ تنها برای تنظیم فقه نیست، تنها برای تنظیم حقوق نیست، تنها برای تنظیم علوم نیست، بلکه برای تنظیم کارهای معاد هم هست: ﴿لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى﴾؛ چقدر این کتاب شیرین است! فرمود هر کسی کار بدی کرد به مقدار بدی او ما کیفر می‌دهیم؛ اما کسی که کار خوبی کرد، ﴿بِمَا عَمِلُوا﴾ نیست، ما به مقداری که حالا او ده تا فضیلت دارد، ده تا کار را پاداش بدهیم نیست، ما ﴿بِالْحُسْنَى﴾ ده تا را صد تا پاسخ می‌دهیم، صد تا را هزار تا پاسخ می‌دهیم. ببینید کل این لحن را عوض فرمود. فرمود که ﴿لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا﴾؛ هر چه کار کردند ما دیگر کمتر از گناه آنها ممکن است کیفر بدهیم؛ اما بیشتر از گناه آنها کیفر نمی‌دهیم؛ اما نفرمود: «و یجزی الذین أحسنوا بما عملوا»؛ ما نگاه نمی‌کنیم که این کسی که آدم خوب بود چقدر آورده؟ هر چه آورده ما ده برابر می‌دهیم، بیست برابر می‌دهیم. این ﴿جَزَاءً وَفَاةً﴾ [۱۵] یکجا ذکر شده، آن هم درباره سیئات است. درباره حسنات که نفرمود: ﴿جَزَاءً وَفَاةً﴾. فرمود هر کس کار خیری کرده، ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا﴾، [۱۶] یک؛ ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾، [۱۷] دو؛ در بخش پایانی سوره مبارکه «بقره» هم چهارصد برابر، ۱۴۰۰ برابر، ﴿وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾، [۱۸] تا کار خیر چه باشد؟ و چه کسی کرده باشد؟ نفرمود: «و الذین أحسنوا بما عملوا»، فرمود: ﴿الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى﴾ ما جواب می‌دهیم. اینها چه کسانی هستند؟ اینها همه افراد عادل و منزه هستند؟ نه! همین مؤمنین عادی هستند، این مؤمنین عادی که این ﴿الَّذِينَ﴾ اگر عطف بیان همین ﴿الَّذِينَ أَحْسَنُوا﴾ باشد، این است که ﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ﴾ و «یجتنبون» فواحش را؛ این فواحش عطف بر کبائر است. گناهان بزرگ نکنند، مبتلا به فاحشه و فحشا نشوند، اگر لغزش‌های جزئی کردند ما صرف نظر می‌کنیم. این خداست! ﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ﴾، گناهان بزرگ نکنند، مرتکب فحشا نشوند، ﴿إِلَّا اللَّمَمَ﴾، «لمم» را به چند تفسیر و وجه بیان کردند: یکی اینکه اگر کسی عزم بر گناه دارد، ما صرف نظر

می‌کنیم. گرچه به تعبیر مرحوم آخوند در کفایه، تجرّی از خُبث سریره حکایت می‌کند، [۱۹] کسی که در صدد معصیت است، ولی نکرده، معلوم می‌شود که روحاً آلوده است. فرمود ما روح او را تطهیر می‌کنیم؛ یا گناهان کوچکی کرده که وجه دوم برای «لَمَم» است، ما صرف‌نظر می‌کنیم؛ یا عزم بر معصیت نیست، گناهان صغیره هم نیست، گاهی گناهان کبیره دارد گاهی گناهان صغیر دارد، این چنین است، ممکن است ما صرف‌نظر بکنیم؛ البته بی‌توبه! لکن ﴿لَمَنْ يَشَاءُ﴾ معلوم نیست. یک وقت است که «وَكَلِّدْ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ» [۲۰] پیدا می‌شود، فرزند پیدا می‌شود، طلبه خوبی در می‌آید، نه بیراهه می‌رود، نه راه کسی را می‌بندد، صدها نفر را هدایت می‌کند، هدایت عملی می‌کند، هدایت علمی می‌کند. این خدای سبحان بر اثر این «وَكَلِّدْ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ»، از بعضی از لغزش‌های پدر و مادر می‌گذرد، این‌طور است، وسیله‌ای می‌خواهد. یک اثر خیری از او باقی مانده است، این طلب مغفرت می‌شود. فرمود: ﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ﴾، یک؛ ﴿وَالْفَوَاحِشَ﴾، یعنی «يجتنبون الفواحش»، دو؛ ﴿إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ﴾ است. خدای سبحان این کارها را می‌کند. پس او «واسع العلم» است، برای اینکه اعلم به راه است، یک؛ اعلم به مقصد است، دو؛ کلّ نظام را هم او آفریده و فقه شما از این نظام است، حقوق شما از این نظام است، علوم شما از این نظام است. ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ که کار اوست، قدرت اوست؛ اما حتماً دو سه ماه صبر می‌کند تا گندم سبز بشود، این راه کشاورزی و گلخانه‌داشتن را به ما یاد می‌دهد. معجزه نیست، معجزه بله، معجزه الهی است. این حیوانات سنگین، این عقاب‌های چند کیلویی را چه کسی در هوا نگه می‌دارد؟ این را من عالمانه نگه داشتم. شما یاد بگیرید که چگونه او بال می‌زند و وقتی بال می‌زند هوا را کجا می‌برد؟ فشار را کجا وارد می‌کند؟ فشار از پشت چگونه او را هدایت می‌کند؟ هزار کیلومتر را این بال می‌زند می‌آید؟ شما هم یاد بگیرید یک هواپیما بسازید، همین کار را کردیم. اگر ذات اقدس الهی این حیوانات را با یک لحظه از سیبری به این تالاب‌ها بیاورد که دیگر منشأ علم نیست. اگر این درخت‌ها را، این کشاورزی‌ها را یک لحظه خدا می‌تواند، بله! مگر جریان ﴿فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ﴾، [۲۱] این درخت خشک را یک لحظه سرسبز کرد و میوه‌دار کرد مگر یک لحظه نبود؟ مگر این قدرت را ندارد؟ ولی اینجا که مدرسه نیست، اگر این کار را بکند. این می‌شود معجزه؛ اما خدای سبحان مدرسه خلق کرد، همه این هواپیماسازی از این پرنده‌ها نشأت گرفته، همه این زیردریایی از این حیوانات دریایی نشأت گرفته است. این چند تن است که در آب است، چگونه در آب زندگی می‌کند؟ چگونه در آب رفت و آمد می‌کند؟ چگونه در آب حرکت می‌کند؟ با نظم علمی این نهنگ‌های دریا را آفرید تا زیردریایی بتوان ساخت. با نظم علمی این عقاب‌های سنگین‌وزن را روی هوا نگه داشت، ﴿مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ﴾، [۲۲] تا بشود هواپیما ساخت. عالم مدرسه است، تمام این جزئیات را عالمانه ساخت تا به ما یاد بدهد. این تنها فقه نیست که از نظام هستی گرفته شده که شراب ضرر دارد، مواد مخدر ضرر دارد، ترقه‌های چهارشنبه‌سوری حرام است و ضرر دارد، این را فقه از او یاد بگیرد! همه علوم را ذات اقدس الهی فرمود ما در مدرسه هستی عالمانه ساختیم، شما هم یاد بگیرید و بسازید و بشر هم همین کار را کرده است و دارد می‌سازد. فرمود اینها هست؛ اما از آن

طرف هم ﴿وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ﴾ هستیم. شما را قبلاً گفتیم که ﴿أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ﴾، [۲۳] ﴿أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَى﴾، [۲۴] آغاز هستی شما را هم ما می‌دانیم، ﴿هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ﴾، از آن روزی که تراب بودید، طین بودید، ﴿حَمًا مَسْنُونٍ﴾، [۲۵] ﴿صَلْصَالٍ﴾ بودید، بعد نطفه و علقه شدید، تا ﴿أَجِنَّةً﴾ بودید و ﴿وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ﴾؛ یعنی جنین بودید، ﴿فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ﴾، بودید. پس دیگر خودتان را نگویند که ما چنین هستیم! شما مأمور به تضحیه نفس هستید، مجاز به تزکیه نیستید. «تضحیه»؛ یعنی خودستانی، جانتان را از خودتان بگیرد، قربانی کنید. «تضحیه»؛ یعنی خودستانی؛ ما مأمور به خودستانی هستیم، مجاز به خودستایی نیستیم که من این هستم، من این قدر بلد هستم، من این درس را خواندم، اگر - خدای ناکرده - دهن باز کردیم گفتیم من این چنین هستم، این خودستایی است و حرام. فرمود: ﴿فَلَا تَزُكُّوا﴾ نهی است، خودتان را تزکیه نکنید؛ اما خودستانی؛ یعنی خویشتن را از خود بگیرید، قربانی کنید «تضحیه» نفس کنید، این وظیفه ماست. بیانی وجود مبارک حضرت امیر در نهج دارد، نامه‌ای از دستگاه پلید اموی آمد که نسبت به حضرت امیر قصد اهانت داشت. خود این نامه در نهج البلاغه نیست؛ ولی جواب آن در نهج البلاغه است. نامه بی‌ادبانه اموی این بود که شما را - معاذالله - با دست بسته بردند مسجد از شما بیعت گرفتند؛ مثلاً به بعضی از شترها تشبیه کردند. حضرت در جواب مرقوم فرمود: «لَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ تَذُمَّ فَمَدَحْتَ وَأَنْ تَفْضَحَ فَأَفْتَضَحْتَ»؛ [۲۶] تو رفتی زشتی و نقصان ما را بیان بکنی، دودمان اموی را رسوا کردی. من اگر بخواهم سقیفه را امضا بکنم باید با دست بسته امضا بکنم. مگر مرا بردند برای امضا گرفتن چیز حق؟ مرا بردند برای امضا گرفتن چیزی که باطل است بطلان آن هم «لا ریب فیه» است. من اگر بخواهم باطلی را امضا بکنم باید با دست بسته امضا بکنم. «لَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ تَذُمَّ فَمَدَحْتَ وَأَنْ تَفْضَحَ فَأَفْتَضَحْتَ»؛ دودمان اموی را رسوا کردی، سقیفی‌ها را رسوا کردی. بله، ما که انکار نکردیم ما با دست بسته بردند. «لَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ تَذُمَّ فَمَدَحْتَ وَأَنْ تَفْضَحَ فَأَفْتَضَحْتَ» و فرمود که دین گفته خودستایی نکنید و اگر این دستور دین نبود، ما بخشی از فضایل دودمان خود را می‌گفتیم، ولی ضرورت حالاً اقتضا می‌کند که بخشی را بگوییم. معاویه! خیلی‌ها می‌روند جنگ و کشته می‌شوند؛ اما از ما اگر کسی برود شهید بشود، می‌شود سید شهدا این عموی من حمزه بود. خیلی‌ها می‌روند جنگ، دست و پایشان قطع می‌شود و جانباز می‌شود اما از خاندان ما اگر کسی برود عضوی بدهد، می‌شود جعفر طیار برادرم این کاره است. اینکه در آغاز سوره مبارکه «فاطر» دارد که ﴿جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ﴾، [۲۷] این بالی دارند که پرواز می‌کنند الآن برادرم جانباز است دست داد، ولی بال گرفت. خیلی‌ها می‌روند دستشان قطع می‌شود، اجرشان نزد خداست؛ اما بالی بگیرند که «يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ»، [۲۸] که در بخش‌های دیگر آمده، نه در نهج البلاغه، این برای ماست. تو رفتی ما را مذمت کنی، خودتان رسوا شدید. ما مجاز نیستیم که فضیلت دودمان خود را بگوییم، این گوشه‌ای از اسرار فضایل ماست. قرآن فرمود: ﴿فَلَا تَزُكُّوا أَنْفُسَكُمْ﴾؛ خودستانی نکنید، ﴿هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اتَّقَى﴾، ولی همه این کارها سر جای خود محفوظ است. قسمت

وحی علم غیر از وحی فعل است. وحی فعل آن است که خدای سبحان در قلب کسی القا می‌کند فلان کار، فلان تصمیم، فلان عزم و اراده را انجام بدهد؛ مثل اینکه به مادر موسی (سلام الله علیهما) وحی فعل بود، نه وحی علمی و کلامی: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ﴾ [۵] تصمیم‌گیری را ذات اقدس الهی در قلب مادر موسی (علیهما السلام) القا کرده است یا ﴿أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ﴾ [۶] این کار، هندسه و این روش را در قلب او القا کرده است؛ اما کلام که اکنون بحث فعلی آن است، یک وحی خاص است و در این زمینه نمی‌شود آن بحث‌های فعل را با بحث‌های کلام و قول کنار هم ذکر کرد، جامع آنها ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ﴾ [۷] است؛ گاهی انسان یک تصمیم خوبی می‌گیرد، باید بدانند این هبه خداست و از طرف دیگری آمده است و این طور نیست که خودش تصمیم گرفته باشد؛ به هر حال این تصمیم، این عزم و این اراده یک منشأ خارجی می‌طلبد، فرمود: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ﴾؛ ما بر انبیا (علیهم السلام)، تصمیم‌های خوب را - در بخش عقل عملی - از راه وحی در قلب آنها القا می‌کنیم، اما این جا سخن از وحی نبوی است که احکام الهی، حکم و علوم الهی را القا می‌کند. فرمود هیچ بشری نمی‌تواند کلام الهی را دریافت کند، مگر از این سه راه! این نفی به عجز بشر بر می‌گردد، نه به قدرت ذات اقدس الهی. فرمود: ﴿وَمَا كَانُوا لِيُفْلِحُوا إِلَّا مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ﴾. بلکه فرمود: ﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ﴾؛ هیچ بشری نمی‌تواند کلام الهی را دریافت کند، مگر از این سه راه! پس قدرت الهی می‌تواند أنحاء و اقسام دیگری داشته باشد که ما گاهی بعضی‌ها را می‌دانیم و گاهی بعضی‌ها را نمی‌دانیم، اما بشر بیش از این سه راه ندارد که با خدای سبحان تماس بگیرد. قسمت / ۴۱ شورا/تسنیم

کلام خدا هم گاهی علمی است که مطلب را در اندیشه انسان القا می‌کند؛ گاهی عملی است که در اراده و تصمیم انسان چیزی ایجاد می‌کند، نه اینکه به انسان مطلبی را بفهماند، فقط به انسان القا می‌کند که این کار را بکن. در جریان مادر موسی (سلام الله علیهما) نگفت ما به او چیز زیاد دادیم، گفتیم این کار را بکن! ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقَيْهِ فِي الْيَمِّ﴾ [۲۹] ما این تصمیم را در قلب القا کردیم. گاهی انسان می‌بیند که در قلب او القا می‌شود که فلان کار را انجام بدهد، حالا این «بلاواسطه» است یا «مع الواسطه» فیض دیگری است؛ این وحی فعل است، جمع‌بندی اینها در آیه ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ﴾ [۳۰] است؛ از انبیا که یاد می‌کند، می‌فرماید ما تصمیم‌های خیر را به اینها القا کردیم، نه علمی را! نه حکم را! نه اینکه به اینها گفتیم این کار را بکن، خود این تصمیم را در قلب اینها القا کردیم: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ﴾. یک وقت است که وحی حکم است، می‌شود تشریح که علم است؛ مانند اینکه این حکم را به مردم ابلاغ کنید. یک وقت است که چنین نیست، تصمیم بگیر و این بچه را به دریا بینداز! این مسئله حکم و علم و امثال آنها نیست، این در انگیزه اثر گذاشته و نه در اندیشه! شیطان هم اگر کسی - خدای ناکرده - بیراهه برود شیطان هم دو کار می‌کند، او هم چون مأمور الهی است و مستقل نیست، فرمود: ﴿أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَّزَّهُمْ

اَزَّ، [۳۱] مثل کلب معلّم است، این طور نیست که استقلال داشته باشد. شیطان گاهی در اندیشه اثر می‌گذارد و انسان گرفتار شبهه و شک می‌شود و مغالطه می‌سازد؛ گاهی در انگیزه انسان اثر می‌گذارد: ﴿يُوسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ * مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ﴾ [۳۲] که فلان کار را بکن. این دو طرف؛ یعنی گاهی در اندیشه و گاهی در انگیزه، هم در مسیر حق است و هم در مسیر باطل؛ ولی این جا سخن از کلام الهی است: خدای سبحان با افراد سخن می‌گوید کهبیا «بلاواسطه» است؛ مثل آن صورتی که مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در توحید نقل کرده که بعضی از اقسام وحی پیغمبر «بلاواسطه» بود. زراره سؤال کرد این چه حالتی بود که بر پیغمبر دست می‌داد؟ فرمود: «ذَاكَ إِذَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَحَدًا ذَاكَ إِذَا تَجَلَّى اللَّهُ لَهُ»، [۳۳] آن جا که خدای سبحان «بلاواسطه» کلامی را القا می‌کند، یا آن «اول ما صدر» یا «اول ما ظهر» فیضی را که از خدای سبحان دریافت می‌کند «بلاواسطه» است یا «مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» است. در «مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ»، نه اینکه خود آن حجاب حرف می‌زند؛ مثل اینکه کسی پشت دیوار است و با آدم حرف می‌زند یا پشت درخت است و با آدم حرف می‌زند که گفتند آنچه را وجود مبارک موسای کلیم در «طور» شنید - ما وادی به نام وادی «الْأَيْمَنِ» نداریم، این «الْأَيْمَنِ» وصف آن «شَاطِئِ» است. «شَاطِئِ» یعنی جانب «أَيْمَنِ طور»، نه وادی «أَيْمَنِ» اما وادی راست نداریم، طرف راست وادی داریم، «مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ»، [۳۴] این «الْأَيْمَنِ» وصف آن «شَاطِئِ» است، «شَاطِئِ» یعنی جانب راست کوه، نه جانب چپ کوه و نه وادی «أَيْمَنِ»؛ «شاطی ائمن» یعنی جانب «أئمن» کوه - از جانب «أئمن» کوه این را شنیده است و گاهی هم از پشت دیوار و گاهی از پشت درخت، انسان صدایی را می‌شنود که این می‌شود «مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ»؛ فرشته ای مثل جبرئیل (سلام الله علیه) را می‌فرستد که ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ﴾، [۳۵] پس سخن خدا سه راه دارد؛ برای خدا گاهی بی حجاب، گاهی با حجاب، گاهی بی ارسال و گاهی با ارسال سخن گفتن هست؛ ولی مستمع هرگز بی حجاب کلام الهی را دریافت نمی‌کند، حتی آن صورتی که خدا بدون حجاب با او سخن می‌گوید، او «مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» کلام الهی را دریافت می‌کند. این بیان نورانی ابی ابراهیم امام کاظم (سلام الله علیهم) از غرر روایات ما هست که فرمود: «لَيْسَ بَيْنَهُ [سبحانه و تعالی] وَ بَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرُ خَلْقِهِ اِحْتِجَابَ بَعْضِهِ حِجَابَ مَحْجُوبٍ وَ اسْتَتَرَ بَعْضُهُ سِتْرَ مَسْتُورٍ»، [۳۶] بین انسان و خدا خود انسان حجاب است «لَيْسَ بَيْنَهُ [سبحانه و تعالی] وَ بَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرُ خَلْقِهِ اِحْتِجَابَ بَعْضِهِ حِجَابَ مَحْجُوبٍ وَ اسْتَتَرَ بَعْضُهُ سِتْرَ مَسْتُورٍ»، خدا محجوب نیست؛ ولی انسان پیچیده است! همین هویت او حجاب است، این هویت او را که نبیند دیگر محجوب نیست و بدون حجاب می‌شنود. آنها که به مقام فنا رسیدند و هیچ چیزی را مشاهده نمی‌کنند، مگر ذات اقدس الهی را، آنها بدون حجاب کلام الهی را دریافت می‌کنند. پس «متکلم» بدون حجاب حرف می‌زند؛ ولی «مستمع» تا به مقام فنا نرسد، بدون حجاب درک نمی‌کند و این آیه درباره «مستمع» نیست، بلکه درباره «متکلم» است که «متکلم» یا «بلاواسطه» یا «مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» یا «مع الواسطه» حرف می‌زند که به وسیله آن واسطه هم وحی می‌فرستد. ما به وسیله پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) کلمات الهی را درک می‌کنیم؛ ولی این به تعبیر سیدنا الاستاد وحی به این معنا نیست، [۳۷]

برای اینکه آن واسطه یک وقت تبلیغ می‌کند و به طور عادی حرف می‌زند و یک وقت هم وحی می‌فرستد، در صورتی «کلام الله» است که آن رسول وحی بیاورد، و حیانی سخن بگوید و نه تبلیغ کند: ﴿أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ﴾؛ این رسول، ﴿يُذِّئُهُ﴾؛ آنچه را خدا فرمود، پس آن که وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به وسیله جبرئیل درک می‌کند، این کلام الهی است و مشمول یکی از سه ضلع است و اما آنچه پیغمبر برای ما بیان می‌کند «کلام الله» است، به این معنا که ﴿مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى﴾؛ [۳۸] ولی پیغمبر برای ما وحی نمی‌فرستد، چون وحی آن شعور مرموز و خفی است.

بنابراین این سه حالت را دارد که هر سه کلام خداست و خدا با سه نحو سخن می‌گوید. پس بدون واسطه سخن گفتن خدا، اختصاصی به صادر اول و ظاهر اول ندارد؛ آن جایی که با حجاب است، ممکن است بی‌واسطه سخن بگوید و آن جا هم که ﴿يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ﴾؛ ﴿يُذِّئُهُ مَا يَشَاءُ﴾ ممکن است بدون واسطه سخن بگوید، چرا؟ برای اینکه او - این بیان نورانی امام سجاد (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) در صحیفه است - «الدَّائِي فِي عُلُوِّهِ وَ الْعَالِي فِي دُنُوِّهِ»؛ [۳۹] او در عین حال که «عالی» است «أَقْرَبُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» است ﴿وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تَبْصُرُونَ﴾؛ [۴۰] چون اگر او به ما از هر چیزی نزدیک‌تر است، می‌تواند بدون واسطه سخن بگوید، این ما هستیم که سخن را با حجاب درک می‌کنیم، نه اینکه او فقط در نقطه اول سر سلسله هست و ما این سلسله را که طیکنیم به «الله» می‌رسیم، این چنین نیست، بلکه او ﴿مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾؛ [۴۱] است، ما نمی‌توانیم او را «بلاواسطه» درک کنیم، نه اینکه او در آغاز سلسله است! بین تفکر فلسفی و تفکر عرفانی خیلی فرق است؛ یک وقت انسان با برهان تسلسل به خدا می‌رسد، این سلسله‌ها و حلقات را رها می‌کند و می‌گوید سرسلسله خداست، این بوی محدودیت می‌دهد؛ بعدها وقتی ثابت شد که او مطلق و نامتناهی و «مع کلّ شیء» است، می‌فهمد که ما بعد از پیمودن این راه، او را فهمیدیم، نه اینکه جایش بالا است! او هم بالا هست، هم در وسط هست، هم در پایین است، «مع کلّ شیء» است، «فوق کلّ شیء» و ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا﴾؛ [۴۲] است، این‌طور نیست این سلسله که تمام شود سرسلسله خدا باشد! مثل این آب‌هایی که در جوی هست و در لوله‌هاست، اگر به دنبال این آب برویم به چشمه می‌رسیم، چشمه اول است و این آب‌های لوله‌کشی پایین است؛ این‌طور نیست که - معاذ الله - ذات اقدس الهی محدود باشد، یعنی در صدر باشد و بقیه غیر خدا باشند، بلکه با بقیه هم هست! در دعای «ابوحمزّه ثمالی» که در سحرهای ماه مبارک رمضان تلاوت می‌شود، آن‌جا وجود مبارک امام سجاد (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) دارد که خدایا من هر کاربرا که بخوام تو «بَغَيْرِ شَفِيعٍ فَيَقْضِي لِي حَاجَتِي»، [۴۳] خدایا بین من و تو هیچ فاصله‌ای نیست! منتها از این طرف محدود است، او «قریب الارتحال» است، «قریب المنال» است بین تو و بین مخلوقات هیچ حجاب و واسطه‌ای نیست، رسیدن به تو نزدیک است؛ منتها تمام مشکلات از ناحیه خود ماست. بنابراین او می‌تواند بی‌حجاب سخن بگوید؛ ولی مستمع بدون حجاب نمی‌تواند درک کند. قسمت / ۴۰ شورا/ تسنیم

مرحوم کلینی مستحضرید در این هشت جلد کافی حرفی ندارد، او محدث است، فقط در بخشی از این هشت جلد ضرورت اقتضا می‌کند مطالبی را می‌فرمایند. در تشخیص بین صفت ذات و صفت فعل، مرحوم کلینی یک چند سطری بیان دارد، در وصف این خطبه‌ای که الان می‌خواهیم بخوانیم؛ خطبه نورانی حضرت امیر مطلبی دارد و راز آن عظمتی را که برای آن خطبه ذکر می‌کند آن را هم مشخص می‌کند، همان راز را ۲۵ سال قبل از علی بن ابیطالب، فاطمه زهرا گفت. حالا ببینید زهرا یعنی چه؟ خطبه «فدکیه» یعنی چه؟

مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) این خطبه‌ای که وجود مبارک حضرت امیر بار دوم که نیروها را می‌خواست بسیج کند برای صفین، خطبه‌ای را ایراد کرد. آن خطبه در نهج البلاغه هست؛ اما آن صدرش و همه خصوصیاتش در نهج البلاغه نیست. نهج البلاغه را می‌دانید که کتاب حدیث به این معنا نیست. مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) این خطبه را نقل کرد؛ جلد اول کافی بعد از بحث عقل و جهل و بعد از بحث علم، کتاب توحید شروع می‌شود و کافی چندین چاپ دارد، طبق این چاپی که الان دست ماست، صفحه ۱۳۴ عنوان باب این است: «بَابُ جَوَامِعِ التَّوْحِيدِ»، این در تمام چاپ‌ها یکسان است، «بَابُ جَوَامِعِ التَّوْحِيدِ». در آنجا روایتی را که نقل می‌کند، می‌گوید وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) فرمود که «أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتَنْهَضَ النَّاسَ فِي حَرْبِ مَعَاوِيَةَ فِي الْأَمْرِ الثَّانِيَةِ»؛ بار دوم که نیروها را می‌خواست به جنگ صفین بسیج کند، «فَلَمَّا حَشَدَ النَّاسُ»؛ مردم همه جمع شدند، «قَامَ خَطِيبًا» این چنین فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الْمُتَفَرِّدِ الَّذِي لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ وَ لَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ قُدْرَةً بَانَ بِهَا مِنَ الْأَشْيَاءِ»؛ حالا هم «قُدْرَةَ» خوانده شد هم «قُدْرَةَ» خوانده شد، آن دیگر اختلاف نسخه است «بَانَ بِهَا مِنَ الْأَشْيَاءِ وَ بَانَ الْأَشْيَاءِ مِنْهُ فَلَيْسَتْ لَهُ صِفَةٌ تَنَالُ وَ لَا حُدٌّ تُضْرَبُ لَهُ فِيهِ الْأَمْثَالُ كُلُّ دُونَ صِفَاتِهِ تَحْبِيرُ اللَّغَاتِ وَ ضَلَّ هُنَاكَ تَصَاريفُ الصِّفَاتِ وَ حَارَ فِي مَلَكُوتِهِ عَمِيقَاتُ مَذَاهِبِ التَّفَكِيرِ وَ انْقَطَعَ دُونَ الرُّسُوحِ فِي عِلْمِهِ جَوَامِعُ التَّفْسِيرِ». این خطبه مفصل است، آن طوری که مرحوم کلینی نقل می‌کند تقریباً یک ورق می‌شود. بعد مرحوم کلینی این جمله را دارد که «وَ هَذِهِ الْخُطْبَةُ مِنْ مَشْهُورَاتِ خُطْبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»؛ یعنی در سند آن هیچ اختلافی نیست. «حَتَّى لَقَدْ ابْتَدَلَهَا الْعَامَّةُ»؛ توده مردم هم از این خطبه باخبر شدند و جملاتی از این را حفظ کردند. «وَ هِيَ كَافِيَةٌ لِمَنْ طَلَبَ عِلْمَ التَّوْحِيدِ إِذَا تَدَبَّرَهَا»؛ اگر کسی واقعاً بخواهد خدانشناسی را بحث کند، این خطبه برای او کافی است. «إِذَا تَدَبَّرَهَا وَ فَهِمَ مَا فِيهَا» خطبه‌های نهج البلاغه فراوان است، تقریباً بیش از دویست خطبه است و چندین نامه است و چندین حکمت؛ اما ایشان دارد که این خطبه از سایر خطب خیلی امتیاز دارد. «فَلَوْ اجْتَمَعَ أَلْسِنَةُ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ»؛ یعنی اگر همه جن و انس جمع بشوند، «لَيْسَ فِيهَا لِسَانُ نَبِيٍّ»؛ همه جن و انس جمع بشوند، ولی پیغمبر در بین اینها نباشد، هیچ پیغمبری در بین اینها نباشد «لَيْسَ فِيهَا لِسَانُ نَبِيٍّ عَلَى أَنْ يُبَيِّنُوا التَّوْحِيدَ بِمِثْلِ مَا أَتَى بِهِ بَابِي وَ أُمِّي»؛ پدر و مادرم فدای او! «مَا قَدَرُوا عَلَيْهِ»؛ نمی‌توانند. «وَ لَوْ لَا

إِبَانَتُهُ مَا عَلِمَ النَّاسُ كَيْفَ يَسْأَلُونَ سَبِيلَ التَّوْحِيدِ؛» اگر حضرت امیر این طور شفاف مسئله توحید را بیان نمی‌کرد، هیچ کس نمی‌توانست خدا را این گونه بشناساند. حالا رازش را هم ذکر می‌کند. «مَا عَلِمَ النَّاسُ كَيْفَ يَسْأَلُونَ سَبِيلَ التَّوْحِيدِ أَلَا تَرَوْنَ إِلَى قَوْلِهِ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ وَلَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ فَفَنَفَى بِقَوْلِهِ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ مَعْنَى الْحُدُوثِ وَ كَيْفَ أَوْقَعَ عَلَى مَا أَحْدَثَهُ صِفَةَ الْخَلْقِ وَ الْإِخْتِرَاعِ بِلَا أُصْلٍ وَ لَا مِثَالٍ نَفِيًّا لِقَوْلِ مَنْ قَالَ إِنَّ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا مُحَدَّثَةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ إِبْطَالًا لِقَوْلِ الشَّنَوِيَّةِ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُ لَا يُحْدِثُ شَيْئًا إِلَّا مِنْ أُصْلٍ وَ لَا يُدَبِّرُ إِلَّا بِأَحْتِدَاءٍ مِثَالٍ فَدَفَعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَوْلِهِ لَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ جَمِيعَ حُجَجِ الشَّنَوِيَّةِ وَ شَبَّهَهُمْ لِأَنَّ أَكْثَرَ مَا يَعْتَمِدُ الشَّنَوِيَّةُ فِي حُدُوثِ الْعَالَمِ أَنْ يَقُولُوا لَا يَخْلُقُ مِنْ أَنْ يَكُونَ الْخَالِقُ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنْ شَيْءٍ أَوْ مِنْ لَا شَيْءٍ فَقَوْلُهُمْ مِنْ شَيْءٍ خَطَأٌ وَ قَوْلُهُمْ مِنْ لَا شَيْءٍ مُنَاقِضَةٌ وَ إِحَالَةٌ لِأَنَّ مِنْ تَوْجِبُ شَيْئًا وَ لَا شَيْءٍ تَنْفِيهِ فَأَخْرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذِهِ اللَّفْظَةَ عَلَى أْبْلَغِ الْأَلْفَاظِ وَ أَصْحَحَهَا فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ فَفَنَفَى مِنْ إِذْ كَانَتْ تَوْجِبُ شَيْئًا وَ نَفَى الشَّيْءَ إِذْ كَانَ كُلُّ شَيْءٍ مَخْلُوقًا مُحَدَّثًا لَا مِنْ أُصْلٍ أَحْدَثَهُ الْخَالِقُ كَمَا قَالَتِ الشَّنَوِيَّةُ إِنَّهُ خَلَقَ مِنْ أُصْلٍ قَدِيمٍ فَلَا يَكُونُ تَدْبِيرٌ إِلَّا بِأَحْتِدَاءٍ مِثَالٍ» این بیانات نورانی خود مرحوم کلینی است. می‌فرماید چرا جن و انس جمع بشوند نمی‌توانند مثل حضرت امیر بگویند؟ مگر اینکه انبیا در بین آنها باشد؟ اصول کافی را مستحضرید خیلی‌ها شرح کردند، مرأه العقول شرح این است و مرحوم صدر المتألهین قبل از دیگران شرح کرده، آن تحقیقاتی که مرحوم صدر المتألهین در شرح اصول کافی دارد در درجه اول مرحوم مجلسی اول استفاده کرد، بعد مرحوم مجلسی ثانی (رضوان الله علیهم). مرحوم صدر المتألهین در شرح این اصول کافی این جمله‌ای که مرحوم کلینی دارد که اگر جن و انس جمع بشوند و در بین اینها پیامبری نباشد، نمی‌توانند مثل حضرت امیر سخن بگویند، ایشان اضافه کرده که هر پیامبری هم نمی‌تواند مثل حضرت امیر سخن بگوید. آن پیامبران بزرگ را شما استثنا کنید، بگویید اگر همه جن و انس جمع بشوند، در بین اینها بعضی از انبیا باشند؛ اما آن پیامبران بزرگ نباشند، نمی‌توانند مثل این حضرت امیر سخن بگویند؛ اما حالا اصل شبهه.

از دیرزمان این شبهه نزد مادیون و ملحدان بود و آن این است شما که می‌گویید خدا عالم را خلق کرد، عالم را از چه چیزی خلق کرد؟ اگر عالم را از یک ذرات و موادی خلق کرد، پس این ذرات و مواد قبل از خلقت خدا بودند و خدا ندارند! این یک؛ اگر «من شیء» خلق کرد، پس معلوم می‌شود قبل از آفرینش، ذراتی بودند که خدا از این ذرات عالم را ساخت؛ مثل اینکه این مسجد را از مصالحی می‌سازند. اگر بگویید نه، ذراتی در عالم نبود «من شیء» نبود، «من لا شیء» بود، «لا شیء» که عدم است نمی‌تواند ماده قرار بگیرد، انسان از «لا شیء» که نمی‌تواند آسمان و زمین بسازد. «شیء» هم که از دو طرف نقیض بیرون نیست. اگر بگویید عالم را «من شیء» خلق کرد، پس قبلاً ذراتی بود خدا از ذرات، عالم را خلق کرد، پس - معاذالله - آنها قبلاً بودند و خدا نداشتند، پس این محال است. اگر بگویید نقیض آن «من لا شیء» بود، «لا شیء» که عدم است، نمی‌شود از عدم انسان زمین و آسمان درست کند، دو طرف نقیض محال است، اینها همه ماندند! وجود مبارک حضرت امیر که این شبهه را رد کرد، فرمود اصل تناقض محفوظ است،

چون «لَمْ يَكُنْ بَيْنَ النَّفْيِ وَ الْإِثْبَاتِ مَنزِلَةٌ» [۳] اگر اصل تناقض را از آدم بردارند که آدم نمی‌تواند خدا را ثابت کند. فرمود بله! اصل تناقض حق است، «شیء» یا هست یا نیست! نه موجود باشد نه معدوم، این محال است. هم موجود باشد؛ مثلاً «الف» نه موجود باشد نه معدوم، این محال است. هم موجود باشد هم معدوم باشد، محال است. جمع نقیضین محال است، رفع نقیضین محال است. اما شما نقیض را نشناختید؛ نقیض «من شیء»، «من لا شیء» نیست، چون «من لا شیء» هم موجه است. نقیض «من شیء»، «لا من شیء» است، حالا آن وقت از این سؤال بکنید تا ما به شما جواب بدهیم. بگویید خدا عالم را «من شیء» خلق کرد؟ می‌گوییم نه. «لا من شیء» خلق کرد؟ می‌گوییم آری، اینها ابداعی است، نوآوری است، خدا فاطر است، نوآور است. نقیض «من شیء»، «من لا شیء» نیست. نقیض «من شیء»، «لا من شیء» است. این است که کلینی متحیر مانده که شبهه همه ملحدان را علی (علیه السلام) حل کرده است. نقیض، نفی شیء است «نقیض کلّ رفع أو مرفوع» [۴] نقیض هر چیزی عدم آن است. نقیض «من شیء» که «من لا شیء» نیست، چون «من لا شیء» چه «من» نشویه باشد چه «من» تبعیضیه باشد از وجود خبر می‌دهد. نقیض «من لا شیء» یک «لا» می‌خواهد که روی «من» دربیاید، «لا من شیء» است، نه اینکه «من» را حفظ بکنید، بگویید نقیض «من الف»، «من لا الف» است. اگر گفتیم «من لا الف» که می‌شود وجودی، اینکه عدمی نیست. قسمت ۳/انجم/تسنیم

بنابراین سؤال شما باید درست باشد؛ خدا عالم را از چیزی خلق کرد؟ می‌گوییم نه. بگویید از عدم خلق کرد؟ می‌گوییم سؤال غلط است. نقیض «من شیء»، «لا من شیء» است. حالا درست سؤال کنید! خدا جهان را از چیزی خلق کرد؟ می‌گوییم نه! خدا نوآور است، هیچ چیزی نبود و او پدید آورد؟ می‌گوییم آری! خدا ﴿بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [۵] است، فاطر است، نوآور است، نه اینکه چیزی بود، ذراتی بود، خدا جمع کرد. تمام استدلال‌های مرحوم کلینی این است. می‌بینید که بعد از اینکه این جمال و جلال را ذکر کرد، می‌خواهد حالا عظمت این خطبه را نگاه کند، می‌فرماید که مگر نمی‌بینید؟ «أَلَا تَرَوْنَ»؛ مگر نگاه نمی‌کنید که آن را حضرت امیر چگونه جواب داد؟ فرمود: «فَنَفَى بِقَوْلِهِ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ مَعْنَى الْحُدُوثِ وَ كَيْفَ أَوْفَعَ عَلَيَّ مَا أَحْدَثَهُ صِفَةَ الْخَلْقِ وَ الْإِخْتِرَاعِ بِلَا أَصْلٍ وَ لَا مِثَالٍ نَفِيًّا لِقَوْلِ مَنْ قَالَ إِنَّ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا مُحَدَّثَةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ»؛ اشیاء همه چون حادث هستند، بعضی‌ها قبلاً صورت دیگری داشتند، الآن صورت دیگری دارند ما شیئی نداریم که بدون ماده قبلی خلق شده باشد، حضرت امیر آمد این را نفی کرد، گفت نداریم چرا؟ همه اینها نو خلق شدند، بدون ماده خلق شدند، بعد از اینکه خلق شدند؛ البته موادی برای یکدیگر پیدا شد؛ یعنی بعضی‌ها ماده برای دیگری شدند. فرمود: «زَعَمُوا أَنَّهُ لَا يُحْدِثُ شَيْئًا إِلَّا مِنْ أَصْلٍ وَ لَا يُدَبِّرُ إِلَّا بِأَحْتِدَاءٍ مِثَالٍ فَدَفَعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَوْلِهِ لَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ جَمِيعَ حُجَجِ التَّنْوِيَةِ وَ شَبَّهِ» آنها را «لِأَنَّ أَكْثَرَ مَا يَعْتَمِدُ التَّنْوِيَةُ فِي حُدُوثِ الْعَالَمِ» الآن می‌گویند که «لَا يَخْلُقُ مِنْ أَنْ يَكُونَ الْخَالِقُ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنْ شَيْءٍ أَوْ مِنْ لَا شَيْءٍ فَقَوْلُهُمْ مِنْ شَيْءٍ خَطَأٌ وَ قَوْلُهُمْ مِنْ لَا شَيْءٍ مُنَاقَضَةٌ»؛ یعنی همه شبهه منکران توحید این است که خدا عالم را از چه چیزی خلق کرد؟ اگر از چیزی خلق کرد، پس آن چیز بود قبل از اینکه خدا خلق بکند و خدا نداشت.

اگر «من لا شیء» خلق کرد، «لا شیء» که عدم است از عدم که نمی‌شود انسان ماده درست بکند؟ شما عدم را جمع بکنی، بشود ستون! عدم را جمع بکنی بشود زمین! اینکه ممکن نیست. این شبهه آنها بود. «فَدَفَعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَوْلِهِ لَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ جَمِيعَ حُجَجِ التَّنْوِيهِ وَ شَبَّهَ لِأَنَّ أَكْثَرَ مَا يَعْتَمِدُ التَّنْوِيَّةُ فِي حُدُوثِ الْعَالَمِ أَنْ يَقُولُوا لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ الْخَالِقُ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنْ شَيْءٍ»، یک؛ «أَوْ مِنْ لَا شَيْءٍ»، دو؛ بعد گفتند: «مِنْ شَيْءٍ» خطا است، برای اینکه اگر قبلاً چیزی بود خدا آنها را جمع کرد و زمین را درست کرد، پس معلوم می‌شود آنها بودند و خدا نداشتند. «وَ قَوْلُهُمْ مِنْ لَا شَيْءٍ مُنَاقِضَةٌ وَإِحَالَةٌ»، این محال است، برای اینکه خدا عدم را جمع کرد، زمین را درست کرد، عدم را جمع کرد، آسمان را درست کرد یعنی چه؟ «لِأَنَّ مِنْ تَوْجِبُ شَيْئاً وَ لَا شَيْءٌ تَنْفِيهِ»، شما که نمی‌توانید بگویید «من لا شیء» خدا عالم را خلق کرد! زمین را از «لا شیء» خلق کرد؛ یعنی زمین را از عدم خلق کرد! این عدم‌ها را جمع کرد شده زمین! می‌فرماید این که فرض ندارد. «فَأَخْرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذِهِ اللَّفْظَةَ عَلَى أْبْلِغِ الْأَلْفَاظِ وَ أَصْحَابَهَا»، فرمود نقیض «من شیء»، «لا من شیء» است نه «من لا شیء». «فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ»، یعنی نوآوری. «فَتَنَفَى مِنْ إِذْ كَانَتْ تَوْجِبُ شَيْئاً وَ نَفَى الشَّيْءَ إِذْ كَانَ كُلُّ شَيْءٍ مَخْلُوقاً مُحْدَثاً لَا مِنْ أَصْلِ أَحَدُهُ الْخَالِقُ كَمَا قَالَتِ التَّنْوِيَّةُ»، این تمام جلال و شکوه این خطبه است؛ البته کلمات بعدی حضرت امیر هم نورانی است؛ اما رفع شبهه ملحدان به این است که عالم را خدا «من شیء» خلق نکرد، «لا من شیء» خلق شده است به وسیله خدا؛ یعنی ماده نداشت، ابداعی است، نوآوری است، بی‌سابقه است.

همین بیان اعجاز‌آمیز را شما در همین سه، چهار جمله اولیه صدیقه کبری می‌بینید، وقتی وارد مسجد شد، شروع کرد به حمد کردن، فرمود خدا را شکر می‌کنم که «لَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ». «قسمت / ۳نجم/تسنیم

استفاده از تجربه پیشینیان

پس ﴿مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾، برای آن کار اصلی است! دو کار دارند: یکی اینکه ما را به حق دعوت می‌کنند و از باطل ما را مُنْزَجِر می‌کنند، به صدق دعوت می‌کند و از کذب باز می‌دارد، به خیر دعوت می‌کند و از شرّ باز می‌دارد، به حَسَن دعوت می‌کند و از قبیح باز می‌دارد، ما را هدایت می‌کند و از ضلالت باز می‌دارد، این جنبه مثبتی است؛ اما راهکار را هم به ما نشان می‌دهد، نه تنها می‌گوید راه خوب است و بروید! اما کدام راه برویم، با چه کسی برویم، چه کسی راهنمای ماست، همراه ما کیست و از کجا شروع بکنیم را هم به ما گفتند؛ هم ﴿يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ﴾، هم ﴿وَ إِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛ بعد فرمود: ﴿يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ﴾، این ﴿أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ﴾ که در سه - چهار بخش بود، این است که خدای سبحان ما را آزاد آفرید و همه امکانات عقلی را به ما داد، فرمود شما هستید با این سرمایه‌ها، این بدیهیات و این سرمایه‌های فطرت را از دست ندهید! ما هم در بخش دانش و هم در بخش ارزش به شما سرمایه دادیم، در بخش دانش بدیهیات را می‌فهمید؛ یعنی به هیچ‌کس لازم نیست بگویند که اجتماع نقیضین محال است، اجتماع ضدّین محال

است، اجتماع مثلین محال است، یا کلّ بزرگ‌تر از جزء است؛ اینها بدیهیات نظری است که سرمایه‌های علمی است، فرمود ما شما را با این سرمایه‌های دانشی خلق کردیم. از نظر سرمایه‌های ارزشی هم همه می‌دانند که اختلاس بد است، فریب بد است، دروغ بد است، زشتی و خیانت بد است؛ همه می‌دانند که وفای به عهد خوب است، احترام و ادب خوب است، اینها خوب است! همان‌طوری که در طبیعت ما به کسی یاد ندادند که عسل شیرین است یا گل چیز خوبی است، مگر به کسی گفتند؟! الآن همه این هفت میلیارد به هر حال عسل دوست را دارند، گل و عطر را دوست دارند، چون طبیعت ما این‌طور خلق شده است! همه این هفت میلیارد از اختلاس بدشان می‌آید، از فریب و نیرنگ و آخوندبازی و تظاهر و زهد و ریا بدشان می‌آید، کسی که یادشان نداده است! اینها سرمایه‌های ارزشی است که خدا به ما داده، آنها سرمایه‌های دانشی است. فرمود این دو سرمایه را به هم نزنید، بروید مکتب‌ها را ببینید و هرکدام که بهتر است قبول کنید: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾ [۳۰] شما اگر بخواهید سرمایه را از دست بدهید، با کدام سرمایه می‌خواهید تجارت کنید؟ این سرمایه‌ها را از دست نده! سرمایه دانشی داری، سرمایه ارزشی داری، هر دو فطری شماس است که تا نفس می‌کشید با شما هست؛ منتها گاهی شما این را گاهی دفن می‌کنید و یا در انبار می‌گذارید! این کار را نکنید! ﴿وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ [۳۱] این است! اینها از بین نمی‌روند، برای همیشه هستند و شما را تنها نمی‌گذارند؛ ولی شما اینها را زیر خاک نکنید! ﴿وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ همین است، دسیسه نکنید و دفنشان نکنید! با این سرمایه‌ها ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾ بروید به سراغشان! بعد بگویید اگر از ما سؤال بکنید، ما پیشنهاد می‌دهیم: ﴿وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ قَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ [۳۲] این بخش دوم؛ اگر جلوتر بیایید و از ما آدرس بخواهید، ما به شما می‌گوییم آن کسی که ﴿أَحْسَنُ قَوْلًا﴾ را آورده کیست؟ وجود مبارک پیغمبر است که فرمود: ﴿أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي﴾ [۳۳] ما در این سه بخش پشت سر هم شما را راهنمایی کردیم و گفتیم آن کسی که بهترین حرف را می‌زند بپذیرید؛ اگر خواستید با ما مشورت کنید که بهترین حرف را چه کسی می‌زند، می‌گوییم بهترین حرف را کسی می‌زند که توحید و وحدانیت خدا و آفریدگار بودن خدا را مطرح کند؛ اگر باز از ما آدرس خواستید، می‌گوییم علی و اولاد علی، پیغمبر و اهل بیت این کاره هستند! ﴿أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي﴾، اولین ﴿مَنِ اتَّبَعَنِي﴾ خود اهل بیت و بعد دیگران هستند. این قدم‌به‌قدم آدرس دادن است! این جنّ متفکر گفت که این حرف‌هایشان عالمانه است، هم ما را به «أحسن الأقوال» دعوت می‌کنند، هم در آدرس بیان می‌کنند که «أحسن الأقوال» چه قولی است؟ هم آدرس می‌دهند که «أحسن الأقوال» در خانه چه کسی است؟ از این حرف بهتر چیست؟ پس ﴿يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ﴾، ﴿دَاعِيَ اللَّهِ﴾ کیست؟ پیغمبر است! ﴿أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ﴾، یک جنّ فقیه عالم دانشمندی است! خدا رحمت کند سیدنا الاستاد را، ایشان از مرحوم آقا سید علی قاضی و این بزرگان نقل می‌کردند - اینها که رابطه‌ای که با جن داشتند - جنیان می‌گفتند در بین ما سنی نداریم و اینها چون عمر طولانی دارند، می‌گفتند از ما کسانی هستند

که صحنه غدیر را درک کرده باشند، این پیرمردها هنوز هستند، ما سنی نداریم. این طور هستند! البته دیگران هم هستند که بین آنها کافر و منافق هم مثل انسان‌ها هست؛ ولی به هر حال اینها هم هستند! اینها قدم‌به‌قدم آمدند مثل یک فقیه و مثل یک مرجع تقلید برهان اقامه کرده که ﴿يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ﴾ این خودش می‌گوید! ﴿أُدْعُوا إِلَى اللَّهِ﴾، او داعی «إلى الله» است؛ حرف او را گوش بدهید، مسلمان بشوید که اینها هم شدند و آنها هم که در غدیر حاضر بودند تا آخر هم شیعه ماندند! فرمود: ﴿يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ﴾، حالا قبلاً لغزش داشتید، داشته باشید! این طور نیست که حالا بگویید ما بار گناه قبلی داریم، همه گناه‌ها با توحید بخشوده می‌شود! ﴿وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يَجْرِمَكُمْ مِّنْ عَذَابِ آلِيمٍ﴾؛ شما را پناه می‌دهد و تمام گناهان با توبه از شرک به اسلام و از کفر به توحید بخشیده می‌شود. این در سوره مبارکه «انفال» هم هست که اگر شما از گناه توبه کردید خدا گناهان شما را می‌بخشد، در آیه ۳۸ فرمود: ﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ﴾، اما اگر ﴿وَإِن يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ﴾، این قاعده فقهی «جَبَّ» که لابد در فقه و اصول خواندید: «الْإِسْلَامُ يَجِبُ مَا قَبْلَهُ»، [۳۴] ناظر به همین است و از همین آیات گرفته شده است. قاعده «جَبَّ» این است که اگر یک کافر و مشرکی با توبه مسلمان شد، خدای سبحان با توبه همه گناهان را قبول می‌کند؛ آن سوره مبارکه «نساء» که دارد: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾ یعنی بدون توبه! ﴿وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [۳۵] یعنی بدون توبه! منتها ﴿وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ که موجه جزئیه است، یک قضیه مهمله‌ای است که در امور جزئیه است با مشیئت الهی است، چه کسی را می‌بخشد و چه کسی را نمی‌بخشد؟ ما نمی‌دانیم! ما بین «خوف و رجاء» هستیم، این طور نیست که حالا خدا وعده داده باشد وعده‌اش به نحو ایجاب کلی باشد؛ گاهی از یک خانواده شهیدی است، خانواده جانبازی است یا پدر خوبی دارد که ﴿كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا﴾ [۳۶] این ممکن است مشمول رحمت ویژه الهی باشد و بخشوده بشود، وگرنه اصل بر این است که انسان خودش را مجرم بداند، بترسد و بلرزد! آنکه در سوره مبارکه «زمر» هست که ﴿إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾ [۳۷] یعنی با توبه! بنابراین هیچ گناهی نیست که با توبه بخشوده نشود، ﴿إِن يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ﴾. قسمت / ۱۴ احقاف/تسنیم

نصرت الهی

هر جا راه هست هدایت می‌خواهد! در جریان دنیا هدایت است و اعمال دین، احکام شرعی و امثال آن؛ حالا وقتی رفتند وارد صحنه قیامت شدند، صحنه‌ای که انسان هیچ سابقه ندارد در آن جا، مخصوصاً در «ساهره» قیامت که ﴿إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ﴾ [۲۴] کجا باید برود این؟ جای این کجاست؟ فرمود ما راهنمایی می‌کنیم و فرشته‌ها را می‌فرستیم! عده‌ای هستند وقتی می‌خواهند رحلت بکنند فرشته‌ها در خدمتشان هستند و سلام عرض می‌کنند: ﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ﴾ [۲۵] اینها را راهنمایی می‌کنند! پرسش: ﴿فَتَلُوا﴾ به معنای مقاتله نیست؟ پاسخ: ﴿فَتَلُوا﴾ جنگ و جهاد است. پرسش: نه کشته شدن! بلکه به معنای اصل مقاتله. پاسخ: بسیار خب! چه شهید بشوند و چه پیروز بشوند، اینها حکمشان همین است. پرسش:

چرا ﴿سَيَهْدِيهِمْ﴾؟ اگر بماند ﴿سَيَهْدِيهِمْ﴾! پاسخ: اگر نماند این است، اگر بماند که در دنیاست و مسئله ﴿سَيَهْدِيهِمْ﴾ قبل بیان شده است. فرمود: ﴿وَ أَصْلَحْ بِأَلَهُمْ﴾ که هدایتشان می‌کند؛ اما اینها که فرمود: ﴿فَشُدُّوا الرِّبَاطَ فَإِذَا مَتَّأَ بَعْدَ وَ إِذَا فِدَاءٌ حَتَّى تَضَعَ الرِّبَابُ أَوْ زَارَهَا ذَلِكَ﴾؛ تا اینکه بیگانه‌ها اسلحه‌ها را زمین بگذارند، بعد فرمود: ﴿وَ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ﴾؛ اگر خدا هم بخواهد دین را رایگان حفظ بکند می‌تواند آنها را از بین ببرد، ﴿وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ﴾. بعد فرمود: ﴿وَ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾؛ اینهایی که شربت شهادت نوشیدند، اینها که شربت شهادت نوشیدند پنج - شش کار دارند که همه را ما انجام می‌دهیم؛ تک تک کارهای اینها! آن بند پوتینی که دادند، آن تفنگی که برای دیگری درست کردند، آن ساچمه‌ای که به دیگری دادند، آن خمپاره‌ای که به دیگری دادند، ﴿وَ لَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً﴾، آن تکه نانی که دادند، آبی دادند! ﴿وَ لَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا﴾، آن خمشی که اعمال کردند و دشمن را ترساندند ما آن را نوشتیم! آن لبخندی را که زدند و دوستانشان را خوشحال کردند ما آن را نوشتیم! اگر دشمن را ترساندند ما نوشتیم، دوست را خوشحال کردند ما نوشتیم، یک شربت یا آبی را به دوستانشان دادند ما نوشتیم، پوتین دیگری را بستند ما نوشتیم، یک قدمی برداشتند ﴿وَ لَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا﴾ که ﴿لِيُعْطِيَ بِهِمُ الْكُفَّارَ﴾ [۲۶] ما آن را نوشتیم، همه را نوشتیم! این زیر مجموعه ﴿فَلَنْ يَضِلَّ أَعْمَالُهُمْ﴾ که جمع مضاف است؛ بعد حالا تمام این کارها را کردند، از این به بعد تازه وارد صحنه ناآشنا شدند که زنده هستند، کار و زندگی دارند، مرقه باید باشند، چه کسی اینها را تأمین می‌کند؟ ﴿سَيَهْدِيهِمْ﴾؛ تمام شئون بعد از مرگشان را ما هدایت می‌کنیم و شأن اینها را ما اصلاح می‌کنیم! اینها هر چه می‌خواهند ما به اینها می‌دهیم؛ اینها از ما می‌خواهند که فلان شخص کجاست؟ ما به او می‌گوییم! ممکن است دیگری نداند که فلان شخص در چه راهی است و در کجای سنگر افتاده است، ولی ما به او می‌گوییم. این ﴿يَسْتَبْشِرُونَ﴾، این طور نیست که اینها استبشار بکنند و خدا بفرماید اینها از ما مرده بخواهند و ما حرف نمی‌زنیم، این طور نیست! آنها از ما مرده می‌خواهند و ما هم مرده می‌دهیم؛ آنها از ما مرده می‌خواهند که راهیان ما، سنگربانان ما و مدافعان ما الآن کجا هستند؟ ما می‌گوییم فلان کس شهید شد، فلان کس پیروز شد، فلان کس زخمی است، فلان کس بیمارستان است، این راه را دارند می‌روند، ما تمام جزئیات را به اینها می‌گوییم، آنها استبشار می‌کنند. این جا هم فرمود: ﴿سَيَهْدِيهِمْ وَ يَصْلِحُ بِأَلَهُمْ﴾، بعد هم وارد بهشتشان می‌کنند و جاهای آنها را هم نشان می‌دهند. مگر آدم وارد یک عالم ناآشنا بشود می‌داند جایش کجاست؟! در هر حال کسی باید راهنمایی بکنند! آن فرشتگانی که می‌گویند: ﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوا خَالِدِينَ﴾ برای همین می‌فرستند، این برای آخرت آنهاست. بعد فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ﴾؛ منتها شما یک قدم بردارید ذات اقدس الهی ده قدم به شما کمک می‌کند و موقعیت شما را هم تثبیت می‌کند! اینکه شما را از ترس نجات می‌دهد و رعب شما را در دل‌های دشمنان القا می‌کند، این از برکات وعده‌های ذات اقدس الهی است. فرمود اما کسانی که کافرانه زندگی می‌کنند، مرگ بر آنها! این مرگ بر آنها نفرین الهی نیست، این قضا و قدر الهی است: ﴿فَتَعَسَى لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ﴾؛ کارهایشان را گمراه می‌کند، خیلی از موارد نقشه

می‌کشند و به مقصد نمی‌رسند، این به معنی ضلالت عمل است! چرا ﴿فَتَعَسَا لَهُمُ﴾ مرگ بر اینها؟! یک؛ چرا کارهای اینها بی‌نتیجه است، دو؛ برای اینکه ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾، ما این ﴿مَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ را اصل چهارم قرار دادیم؛ باطل برای ما نیست، مشوب به باطل برای ما نیست؛ حق محدود، آن هم در محدوده خودش برای ماست، نه حق مطلق! ما فعلاً با جهان کار داریم و جهان را حق مطلق اداره می‌کند که آن حق نسخ‌ناپذیر است و آن حقی است که قرآن و اهل بیت آوردند ﴿وَهُوَ الْحَقُّ﴾، [۲۷] فرمود ما چنین چیزی آوردیم، اینها ﴿كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾؛ بدشان می‌آید. این‌جا فرمود: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴾ این برهان حق است و اگر به دنبال حسّ و تجربه هم هستند ببینند که ما همه آنها را خاک کردیم، جهان با حق می‌ماند ولو با کم! الان کلّ جهان را چهار - پنج نفر دارند اداره می‌کنند! کلّ جهان را! آنهايي هم که کمونیست هستند این بخش‌های انسانی دین را گرفتند، وگرنه خودشان که مسئله عدل را و امثال عدل را متوجه نمی‌شدند! دیدند دین یک سلسله اخلاقیاتی دارد، یک سلسله حقوقی دارد، یک سلسله اعمال و عدالت‌هایی دارد، اینها را گرفتند و آن جنبه‌های الهی را - متأسفانه - کنار گذاشتند؛ وگرنه همین کمونیست‌ها و امثال آنها اگر دم از رعایت حقوق مستضعف می‌زنند، اینها را از جای دیگر که نگرفتند! اساس سلطنت هم این بود که ﴿إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَاجَ أَهْلِهَا آذِلَّةً﴾، [۲۸] چه در سوره مبارکه «انفال» چه در سوره مبارکه «آل عمران»، این بخش‌ها را بیان کرد که دل‌ها به دست ماست! آن آیه معروف در آیه ۶۳ سوره «انفال» هست که فرمود: ﴿وَ أَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾، اما آنکه در سوره مبارکه «آل عمران» هست آیه ۱۰۳ این است که فرمود: ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ﴾؛ این دشمنی را به دوستی تبدیل کرد، اینکه با مال حل نمی‌شود! مگر دل، آن کینه، آن عداوت و آن بغضا با مال مسئله حلّ می‌شود؟! ﴿فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ﴾، این لبه ریزش بودید! شما این نهرهایی را که در دامنه کوه و غیر کوه هست می‌بینید، این نهرها که می‌آیند وقتی سیل یا غیر سیل باشد و آب تُند داشته باشد، بخشی از آن آب‌برد است؛ آب‌برد یعنی این دیواره‌ها را آب می‌برد و آن لبه این نهر که در دسترس آب نیست می‌ماند و این زیرش خالی است؛ اگر کسی روی این لبه پا بگذارد، چون زیرش را آب برده چیزی نمی‌ماند، این را می‌گویند: ﴿شَفَا حُفْرَةٍ﴾، مشابه این گاهی در شن‌زارهاست و گاهی هم در رودخانه‌هاست؛ اگر کسی نداند و اشتهاً پا را روی این لبه بگذارد سقوط می‌کند، چون زیرش خالی است، این را می‌گویند: ﴿شَفَا﴾ یعنی لبه حفره است. گاهی یک دیوارهای شنی است که بادهای این‌ها را می‌برد، چون در دسترس آن باد نیست آن لبه نازکش می‌ماند، اگر کسی روی لبه پا بگذارد می‌افتد. در بخش‌های نهر هم همین‌طور است، گاهی این باران‌های سیلی دو طرف دیوارهای اطراف این نهر را می‌برد و آن‌جا هم که در دسترس آب نیست یک چند سانتی بالا می‌ماند، اگر کسی نمی‌داند همان که آن‌جا پا بگذارد می‌افتد، این را می‌گویند ﴿شَفَا حُفْرَةٍ﴾، فرمود شما آن‌جا در لبه آتش بودید و ما شما را نجات دادیم! پس طبق آنکه در سوره

مبارکه «انفال» هست و آنکه در سوره مبارکه «آل عمران» است، فرمود ما در دل‌های شما اثر کردیم؛ امروز هم همین کار را می‌کنیم، ما که عوض نشدیم و فیض ما هم که عوض نشده است، اگر بخواهید پایدار باشید راه همین است. قسمت ۳/ محمد / تسنیم

معامله با خداوند

در سوره «توبه» فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ﴾، [۵۳] این ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ﴾، می‌فرماید این حرف در تورات است، در انجیل است، در قرآن است، اختصاصی به یک دین ندارد و به تعبیر سیدنا الاستاد (رِضْوَانِ اللَّهِ عَلَيْهِ) در این کریمه خدای متعالی به شش امر اشاره کرده، [۵۴] چون در خرید و فروش مهم شش امر تعیین می‌شود، اگر انسان یک چیز جزئی را بخواهد بخرد و بفروشد قباله‌ای تنظیم نمی‌کند؛ اما در چیزهای مهم اگر خواست خانه‌ای را خرید و فروش کند، قباله‌ای تنظیم می‌کند که در آن قباله خریدار مشخص، فروشنده مشخص، آن کالای فروخته شده مشخص، آن قیمت و بهای تعیین شده مشخص، شاهدین هم مشخص، خود قباله و سند هم تنظیم می‌شود، در این داد و ستد جهانی که اختصاصی به یک دین و هم دین دیگر ندارد، فرمود خریدار خداست: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى﴾، فروشنده مؤمن، چون خدا از غیر مؤمن چیز قبول نمی‌کند، چون بحث‌های قبل این بود که ﴿مَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ﴾، [۵۵] از غیر مؤمن خدا چیزی قبول نمی‌کند و چیزی نمی‌خرد، فقط از مؤمن می‌خرد؛ لذا مؤمن با خدا بیعت کرده است، بیعت کرده؛ یعنی «إِنَّمَا بَاعَ نَفْسَهُ وَمَالَهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى»، اگر بیع کرد، می‌شود بیعت. اگر نفروخت که بیعت نیست. اگر بیعت کرد؛ یعنی فروخت، اگر فروخت؛ یعنی مالک نیست. اگر بخواهد در جانش، در مالش تصرف کند، باید «بِإِذْنِ اللَّهِ» باشد. چون مال او نیست، اینکه من نظرم این است، من مایل هستم، من مایل نیستم، معلوم می‌شود بیعت نکرد و نفروخت، اگر بیعت کرد و جان و مالش را به خدا فروخت، دیگر هرگز به نظر خود عمل نمی‌کند، نمی‌گوید من نظرم این است، من صلاح نمی‌بینم، معلوم می‌شود «لم یبایعه». اگر بیعت کرد؛ یعنی «باع نفسه و ماله»، پس «لا یملک نفسه و لا ماله» اگر خدا خریدار است و جز از مؤمنین چیزی نمی‌خرد، پس فروشنده مؤمن خواهد بود و همه شئون هستی مؤمن را می‌خرد نه تنها مالش را، جان و مالش را، پس مومن و مبیع هم مشخص است؛ جان و مال، ثمن هم بهشت که ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾، پس انسان که جان و مالش را فروخت در برابر بهشت، می‌شود وکیل الهی، در این جان و مال اگر بخواهد تصرف کند، باید به دستور او باشد. هر راهی را که او دستور داد، او چه دستور داد؟ فرمود این جان تو که مال من است، این مال تو که به من فروختی، ﴿يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾، در اینجا صرف بکن، اگر مال و جان مال خداست، او باید دستور بدهد کجا صرف کنیم، فرمود راهش این است که ﴿يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾، پس راه صرفش هم مشخص است، فرمود حالا که می‌خواهی به جبهه بروی، در راه خدا صرف بکنی، بیش از دو راه نداری یا پیروز بشو و برگرد یا شهید

بشو و آنجا بمان، راه سوم به نام عقبنشینی و فرار نیست: ﴿فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ﴾، چنین نیست که یا سازش بکنند یا برگردند یا فرار کنند یا صلح کنند یا مانند آن چون جان انسان برای انسان نیست، بگویند من جانم عزیز است، مالش را فروخت، دیگر مالک مال نیست که بگویند حالا مالم نزدم عزیز است، این هم نحوه مصرف کردن. پس خریدار مشخص، فروشنده مشخص، کالا مشخص، ثمن مشخص، راه مصرف مشخص، شاهدین هم انبیا، برای اینکه این حرف ﴿وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ﴾.

زمان معامله ظرف ایمان است، وقتی خدای متعالی مؤمن همین که به دنیا آمد و ایمان آورد، اولین لحظه ایمان او لحظه بیعت است، هر کسی به هر درجه بلوغ که رسید در همان لحظه اگر گفت، «مانا بما جاء بالنبی»، یعنی «بیعت نفسی و مالی من الله سبحانه الله»، «بیعت». آن لحظه‌ای که بیعت کرده است. قسمت ۷/ حدید/تسنیم

رحمت الهی

پس یک مسئله این است که رحمت خدا بیش از غضب اوست، بله رحمت خدا بیش از غضب است؛ اما یک رحمت علمی یعنی علمی! رحمت خدا پیش از غضب اوست، نه تنها بیش از غضب اوست. او امام است، جلو می‌افتد، نقشه‌کشی می‌کند، می‌گوید اینجا جهنم، آنجا بهشت. چه کسی می‌گوید؟ عدل محض، رحمت محض، حکمت محض. «أَنْتَ الَّذِي تَسْعَى رَحْمَتَهُ أَمَامَ غَضَبِهِ»، شد؟ خدا به پیغمبر می‌فرماید تو هم این‌طور باش. تو هم بجنگ؛ اما هجر تو هجر جمیل باشد: ﴿وَ أَهْجُرْهُمْ﴾، تو با همه باش! من گفتم که مثل آن مرغی باش که عده‌ای را زیر پر می‌گیری، می‌پرورانی: ﴿وَ أَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾، پر پهن کن، عده‌ای را زیر پر بگیر؛ اما اگر کسی خواست به تو سنگ بزند، به همین امتی که زیر پر تو سنگ بزند: ﴿وَ أَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾؛ نه قهر بکن! مثل یونس. ﴿وَ لَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ﴾؛ [۳۶] مثل یونس نباش که صحنه را ترک کنی، مسئولیت را ترک کنی. هجر جمیل یعنی همین. با آنها باش! مذاکره بکن! احتجاج بکن! استدلال بکن! رفت و آمد بکن! اگر جنگیدند، بجنگ! تا اینها خلاف نکردند و امضایشان را باطل نکردند، شما باطل نکن! ﴿فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ﴾. [۳۷] فرمود تا اینها امضا می‌کنند، پای عهد با آنها بایست، امضا کردی، پای امضایت بایست، اینها هست.

اما ﴿وَ أَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾، من چگونه اینها را به جهنم می‌برم؟ عادلانه و طبق رحمت می‌برم. می‌خواهم به هر حال حق مظلوم را از اینها بگیرم این رحمت است. نظام را می‌خواهم نظام محبوب قرار بدهم، این رحمت است. من که غضبی با کسی ندارم. «آتش که را بسوزد گر بوله‌ب نباشد»، [۳۸] فرمود آن کاری که من می‌کنم، تو هم باید بکنی. این نماز شب می‌خواهد، این سفارش شبانه می‌خواهد، این هوشیار الهی می‌خواهد: ﴿فَمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ می‌خواهد. فرمود نصف یا بیشتر یا کمتر به هر حال با من مذاکره بکن! ﴿وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ﴾؛ اما ﴿تَبَتَّلًا﴾، برای اینکه خواهی هجر جمیل بکنی. من چگونه عالم را اداره می‌کنم؟ من که با کسی قهر نیستم،

جهنم را هم دارم. ﴿خُدُوهُ فَعَلُوهُ﴾ [۳۹] را هم دارم. این ﴿خُدُوهُ فَعَلُوهُ﴾ عدل است، مگر عدل شیرین نیست؟ مگر عدل رحمت نیست؟ مگر عدل عزیز نیست؟ این که در سوره مبارکه «الرحمَن» وقتی که نام جهنم را می‌برد، به‌به چه جای خوبی است! این است. فرمود تو هم این‌طور باش! این تبَّلت می‌خواهد، این بتول شدن می‌خواهد، این نماز شب می‌خواهد، این ﴿قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ می‌خواهد. این پیغمبر ماست و این کتاب ماست و این می‌تواند ایران را سرفراز کند تا ظهور صاحب اصلی خود، می‌تواند!

قسمت ۲/مزمّل/تسنیم

ایمان و امید

؛ یأس از رحمت خدا کفر است. چرا آن کس که آیس و ناامید از رحمت حق است کافر است؟ برای اینکه این شخص نقصی را به خدا نسبت می‌دهد و می‌گوید خدا نمی‌تواند - معاذ الله - مشکل مرا حل کند یا خدا بخیل است - معاذ الله - این مشکل مرا حل نمی‌کند؛ یأس از رحمت حق، نظیر معاصی عادی نیست نظیر غیبت کردن یا دروغ گفتن که جزء معاصی کبیره است نیست؛ یأس از رحمت حق در حدّ کفر است: ﴿لَا يِيَّاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ [۳] چرا یأس کفر است؟ چرا آن که آیس از روح و رحمت حق است کافر است؟ برای اینکه او یا عجز را به خدا نسبت می‌دهد یا بُخل را به او اسناد می‌دهد؛ یا می‌گوید خدا نمی‌تواند - معاذ الله - یا بخیل است و نمی‌کند - معاذ الله - چرا آنکه خود را در امان می‌بیند و احساس خطر نمی‌کند، جزء خاسران هستند و اصل سرمایه را باختند و در ردیف کافران به حساب می‌آیند؟ چرا ﴿أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ﴾ چرا آن که احساس ایمنی می‌کند و خود را در امان می‌بیند، کافر است و اصل سرمایه را باخت؟ برای اینکه او می‌گوید و معتقد است که - معاذ الله - خدا توان آن را ندارد که او را گرفتار کند؛ از این جهت امن از مکر خدا در حدّ خسرانِ نفس است که به کفر منتهی می‌شود و یأس از رحمت خدا کفر است. اگر در سوره مبارکه «اعراف» آیه ۹۹ سخن از آن است که خاسرین فقط از مکر خدا در امان هستند سرّش این است: ﴿أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ﴾ این امن دو قسم است: اولیای الهی هم در امان هستند، کفار هم احساس امن می‌کنند. اولیای الهی را خدا وعده امن داد و تأمین کرد فرمود: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [۴] اما خودشان هم می‌نالند و هم غمگین هستند؛ ولی خدا وعده تأمینی داد. کفار هم احساس امن می‌کنند و می‌گویند کاری از خدا - معاذ الله - ساخته نیست: ﴿أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ﴾.

در سوره مبارکه «یوسف» هم سخن از آن است که یأس از رحمت خدا کفر است آیه ۸۷ سوره «یوسف» این است که ﴿فَتَحَسَّبُوا مِنْ يَوْسُفَ وَ أَخِيهِ وَ لَا تِيَّاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يِيَّاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾. این دو گروه حق را تنزیه نکرده‌اند و منزّه از هر نقص و عیبی ندانستند؛ اما مؤمن خدا را تنزیه می‌کند. پس تنزیه یعنی مبراً دانستن حق تعالی از هر نقص و از هر عیب. این تنزیه

هم به تنزیه اعتقادی است، هم به تنزیه عملی، هم به تنزیه قولی، تقسیم می‌شود. تنزیه اعتقادی، تسبیح اعتقادی؛ نظیر توحید است. موحد یعنی کسی که معتقد به وحدانیت حق است، مسیح یعنی کسی که معتقد به نزاهت حق است. تسبیح قولی و فعلی هم نظیر توحید قولی و فعلی و معنای آن روشن است. پس «التسبیح ما هو؟» این توضیح اجمالی درباره «التسبیح» که تسبیح چیست؟ فرقی هم بین تسبیح و تقدیس هست که فعلاً محل بحث نیست. پس «التسبیح ما هو؟» معنای آن روشن شد.

قسمت /۱حشر/تسنیم

﴿فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ﴾ اینها چه معجزه‌ای می‌خواهند بالاتر از قرآن کریم باشد؟ اسرار غیبی را که گفته توحید عالمی کرده فرمود جن و انس جمع بشوید کتابی مثل این بیاورید ما که حرفی نداریم شما که قصاید فراوانی دارید و ادیبانه قصیده میسرایید یک سوره مثل این بیاورید دعوایی نداریم. عظمت قرآن کریم این است که این حبل متین است. بارها به عرض شما رسید که قرآن آن طوری نازل نشده که باران نازل می‌شود آن طوری نازل شده است که حبل متین را می‌آویزانند. یک نزول به معنای انداختن است مثل اینکه باران قطراتش را می‌اندازند به زمین. یک نزول به معنی آویختن است نه انداختن مثل آن بزرگواری که طناب دستش است این طناب را از بالا می‌اندازد به زمین؛ انزال این طبق بیان نورانی حضرت امیر در نهج تجلی است نه تجافی. [۲۸] باران تجافی دارد وقتی بالا است پایین نیست وقتی پایین است بالا نیست باران را به زمین انداخت اما قرآن را به زمین آویخت. اینکه فرمود: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ﴾ [۲۹] یعنی چه؟ حبل یعنی طناب. اعتصام کدام طناب نجات‌آور است؟ این طناب انداخته که کنار مغازه است این مشکل خودش را حل نمی‌کند شما ببینید این را محکم بگیرید این چه چیزی را حل می‌کند برای شما؟ اما اگر این آویخته باشد یک طرفش به دست خدای سبحان باشد یقیناً نجات‌بخش است. فرمود: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾؛ برای اینکه این بالایش ﴿أَلَدِينَا لَعَلِّيَّ حَكِيمٌ﴾ [۳۰] پایینش عربی مبین است، شما هر جایش را بگیرید به هر حال به این حبل تمسک کردید که ناگسستنی است؛ بعد می‌فرماید که شما به این قرآن اگر ایمان نیاورید در پناه این قرآن زندگی نکنید، در پناه چه چیزی می‌خواهید زندگی کنید؟ این است که کل عالم را دارد اداره می‌کند از کل عالم دارد خبر می‌دهد و این روایت را مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) نقل کرد که قرآن وقتی وارد محشر می‌شود تشریف می‌آورند، همه صف می‌کشند می‌گویند این کیست؟ این کیست؟ خیال می‌کنند این جزء شهداست می‌بینند از صف شهدا می‌گذرد، خیال می‌کنند این جزء اولیا است می‌بینند از صف اولیا می‌گذرد خیال می‌کنند این جزء ائمه است از صف ائمه می‌گذرد، خیال می‌کنند این جزء انبیا است از صف انبیا می‌گذرد این روایت نورانی بسیار لطیف است مرحوم کلینی نقل کرده است وقتی قرآن در صحنه قیامت تشریف می‌آورد. [۳۱] فرمود شما اگر به قرآن ایمان نمی‌آورید به چه چیزی می‌خواهید ایمان بیاورید؟ کل این زمان و زمین را قرآن کریم در بردارد چنین کتابی است. شما می‌دانید انبیا مصدق یکدیگرند درست است، سلسله انبیای ابراهیمی می‌فرماید: ﴿مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾ [۳۲] درست است؛ اما درباره ذات مقدس پیغمبر (صلی الله

علیه و آله و سلم) گذشته از تصدیق یک چیز دیگر هم دارد به برکت همین قرآن فرمود: ﴿مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾ وجود مبارک پیغمبر حرف‌های انبیای قبلی را تصدیق دارد، بله! اما بیانی دارد مخصوص پیغمبر که نسبت به قرآن کریم است فرمود: ﴿وَمُهَيِّمِنَا عَلَيْهِ﴾ [۳۳] او تنها مصدق نیست. اگر وجود مبارک پیغمبر همین، سیطره و سلطنت دارد نسبت به انبیا، برای اینکه قرآن سلطنت دارد نسبت به تورات و انجیل و صحف ابراهیم و مانند آن. ﴿وَمُهَيِّمِنَا عَلَيْهِ﴾ این همین مختص قرآن است این همین مختص اسلام است این همین مختص وجود مبارک پیغمبر است قهراً این همین مختص اهل بیت (علیهم السلام) است قهراً این همین مختص ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ است که امیدواریم - إن شاء الله - به برکت ظهور آن حضرت این تجلی نصیب همه بشود. قسمت / ۶مرسلات/ تسنیم

یک بیان نورانی مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) در جلد هشتم کافی دارد؛ همه قسمت‌های مجلدات کافی شیرین و لطیف است، ولی جلد هشتم یک لطافتی دارد! در جلد هشتم که حتماً یک دور این را ببینید، آنجا دارد که خواستند اباذر (رضوان الله تعالی علیه) را تبعید کنند، از طرف خلیفه سوم دستور دادند که کسی او را بدرقه نکند؛ اما وجود مبارک حضرت امیر که اعتنا نکرد، وجود مبارک حضرت امیر حسنین (سلام الله علیهم اجمعین) و بعضی از اصحاب خاص هم همراه حضرت تا مرز وداع مدینه بودند که اباذر را بدرقه کنند. بین مکه و مدینه یک روستایی است که الآن ویرانه است؛ چه رسد به آن وقت؛ خیلی کم آب است، قبر شریف اباذر هم همان جاست؛ منتها زیر سنگ‌ها دفن شده است. او را خواستند به آنجا تبعید کنند، وجود مبارک حضرت امیر یک سلسله فرمایشی داشت، حسنین فرمایشی داشتند، بعضی اصحاب که بودند فرمایشی داشتند. اباذر هم چند تا بز و اینها داشت به هر حال وسیله معاش او بود، آنجا هم که خبری از آب نبود ببینید در حضور حجت خدا اباذر چگونه حرف می‌زند؟ حضرت فرمود شما آنجا نگران نباشید یک مقداری آب و هوا مناسب نیست، تحمل کنید! ایشان این را در حضور حجت خدا گفت و وجود مبارک حضرت امیر هم امضا کرد، عرض کرد که من معتقدم اگر تمام روی زمین مثل مس بشود که هیچ چیزی روییده نشود و هیچ قطره بارانی از بالا نیاید، خدا می‌تواند روزی ما را بدهد؛ [۳۰] این می‌شود توحید! او به این فکر نیست که ما در تحریم هستیم و نمی‌گذارند و اینها. منتها ما باید مواظب خودمان باشیم، آنچه که دست ماست خلاف نکنیم، خیانت نکنیم، اختلاس نکنیم، دهه غارت تشکیل ندهیم. این را اباذر در حضور امیر المؤمنین گفت، حضرت نگفت این اغراق است، معنای توحید همین است، چون کل نظام در اختیار ذات اقدس الهی است، ﴿يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ﴾ [۳۱] - معاذ الله - که نیست ﴿عَلَّتْ أَيْدِيهِمْ﴾ این خداست. این اباذر اینکه نه امام بود نه امامزاده، می‌گوید نه، شما که می‌فرمایید آنجا آب و هوا کم است، من می‌گویم اگر تمام روی زمین مثل مس بشود، هیچ گیاهی و علفی از روی زمین روییده نشود و هیچ قطره بارانی از بالا نیاید، من معتقدم خدا می‌تواند روزی ما را بدهد؛ این معنای توحید است، این ﴿عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [۳۲] است.

یک جمله دعایی در این اواخر مفاتیح است، خیلی این جمله شیرین است! گرچه همه دعاها شیرین است، آن دعا به این مضمون است حالا ممکن است یک کلمه جلو یک کلمه دنبال باشد «يَا مَنْ يَجْعَلُ الشِّفَاءَ فِيمَا يَشَاءُ مِنَ الْأَشْيَاءِ» [۳۳] این یک جمله دعاست، دارو البته برای دوا مشخص است، فلان دارو مشخص است. در این جمله می‌گوییم «يَا مَنْ يَجْعَلُ الشِّفَاءَ فِيمَا يَشَاءُ مِنَ الْأَشْيَاءِ» خدایی را تسبیح می‌کنیم که در هر چه بخواهد شفا قرار بدهد، دست او باز است. نمی‌شود گفت که فلان چیز را خدا که اراده کرد شفا بدهد، فلان گیاه نمی‌تواند یا فلان آب نمی‌تواند یا فلان تربت نمی‌تواند، اینها نیست. خیلی این حرف بلندی است! «يَا مَنْ يَجْعَلُ الشِّفَاءَ فِيمَا يَشَاءُ مِنَ الْأَشْيَاءِ»، گاهی با یک امر جزئی با یک تکه نان؛ این موحدانه زندگی کردن است. حالا ما که به آنجا لازم نیست برسیم؛ ولی این سفره باز نمی‌گذارد که کسی - خدای ناکرده - بگوید ما مشکل اقتصادی داریم، مشکل امنیتی داریم، مشکل فلان داریم، آن حداقل این است که در این مسیر باشیم، نه بی‌راهه برویم نه راه کسی را ببندیم. قسمت / ۱مرسلات/تسنیم

﴿وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ درست است که ذات اقدس الهی دو تا مشیئت دارد یک مشیئت تشریعی دارد که «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِكَذَا وَكَذَا وَكَذَا وَوَيْهِيَ عَنِ كَذَا وَكَذَا وَكَذَا» اینها مشیئت تشریعی است چه چیزی حلال است چه چیزی حرام است؟ یک مشیئت تکوینی است که در کل نظام هر کس یک کاری می‌خواهد انجام بدهد تا خدا اذن تکوینی ندهد ممکن نیست در سحر ساحران که کار محرم بین الغی است فرمود: ﴿وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ [۲۳] این اذن تکوینی است. این طور نیست که ساحر بخواهد بدون اذن خدا و اراده خدا آسیبی به کسی برساند نه، ﴿وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ این اذن تکوینی است. فرمود در نظام تکوین تا او نخواهد، خواسته شما اثربخش نیست اما در نظام تشریح در سوره مبارکه «اسراء» آنجا از همان اوایل شروع می‌کنند فرمود: ﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾ [۲۴] از توحید شروع می‌کنند، بعد ﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ [۲۵] بعد فرمود: ﴿إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ﴾، [۲۶] بعد ﴿لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً﴾، [۲۷] بعد ﴿لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ﴾، [۲۸] بعد ﴿لَا تَقْرَبُوا الرِّزْقَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً﴾، [۲۹] بعد ﴿لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ﴾، [۳۰] بعد ﴿لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾، [۳۱] بعد ﴿أَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ﴾، [۳۲] بعد ﴿لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾، [۳۳] فرمود: ﴿كُلُّ ذَلِكُمْ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا﴾ [۳۴] ما اینها را نمی‌خواهیم.

یک مشیئت تشریعی است که اوامری دارد نواهی دارد چه چیزی را می‌خواهد و چه چیزی را نمی‌خواهد؟ یک مشیئت تکوینی است حالا آن کسی که دارد معصیت می‌کند یعنی - معاذالله - در برابر قدرت خداست یا خدا به او امتحان داده دستش را باز گذاشته؟! فرمود ساحر خیال نکند علیه اراده الهی دارد کار می‌کند: ﴿وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ این معصیت هست؛ اما تا خدا اذن تکوینی ندهد کسی علیه اراده خدا که نمی‌تواند کار نکند. این مشیئت تکوینی ناظر به این است ﴿وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾،

بعد فرمود ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ آن ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ [۳۵] یا ﴿كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا﴾ آنها را خدا نمی‌خواهد آن معاصی را ﴿يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾.

قسمت / ۱۰ انسان/تسنیم

﴿كَلَّا إِنَّهُ تَذَكَّرٌ * فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ * وَ مَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾، این مشیئت پاداشی است. خدای سبحان خواسته همه اهل تذکره باشند. در همان آیاتی که مربوط به ماه نزول قرآن است: ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ﴾؛ [۲۶] این را خدا خواست. خدا خواست مردم متذکر باشند، هدایت شوند. این خواست اولی است و هدایت ابتدایی است؛ اما اگر بخواهد ذات اقدس الهی یک لطف مزیدی داشته باشد و یک هدایت پاداشی داشته باشد، اگر کسی چند قدم آمد و اطاعت کرد، از آن به بعد فیض الهی و فوز الهی شامل حال او خواهد شد. اینکه دارد: ﴿وَ مَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾، این ناظر به آن هدایت پاداشی است. ﴿هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ﴾، اگر خدای سبحان ما را به تقوا دعوت کرد، خودش اهل این کار است. در نظام عادی با ما که حرف می‌زند، در فصل سوم یعنی فصل سوم! نه فصل اول که مقام ذات است، نه فصل دوم که صفات ذات عین ذات است، ما به آن دسترسی نداریم. این مقام فعل حق است، ظهور حق است، تدبیر حق است، مدیریت حق است. در اینجا فرمود من هر چه گفتم، خودم عمل می‌کنم. هر چه گفتم، خودم عمل می‌کنم، او در فصل سوم با ما حرف می‌زند، احتجاج می‌کند. قسمت / ۶مدثر/ تسنیم

وحدت گرائی

نامه‌ای از وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه است که به یکی از افراد آن عصر نوشت، فرمود در تمام امت پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) مردی به اندازه من نسبت به وحدت امت حریص‌تر و علاقه‌مندتر نیست. بعد هم فرمود بدان که ﴿إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يُعْطِ أَحَدًا بِفِرْقَةٍ خَيْرًا مِمَّنْ مَضَى وَ لَا مِمَّنْ بَقِيَ﴾؛ [۹] این را حضرت به عنوان تاریخ‌شناسی نگفته است، این را به عنوان ولی الهی که علم غیب دارد گفته است. فرمود از گذشته دور تا آینده دور، از ازل تا ابد، خدا هیچ امتی را در اثر اختلاف به خیر نرساند. این سخن یک انسان معصوم و عالم به غیب است که فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يُعْطِ أَحَدًا بِفِرْقَةٍ خَيْرًا مِمَّنْ مَضَى وَ لَا مِمَّنْ بَقِيَ﴾، این مربوط به تاریخ نیست تا انسان از آینده هم خبر داشته باشد! فرمود من حریص‌ترین مردم نسبت به وحدت امت اسلامی هستم و می‌دانم که هیچ امتی با اختلاف، خیر ندیده است؛ چه در گذشته و چه در آینده. پس قرآن کریم که ما را به اعتصام به «حبل الله» دعوت می‌کند، اولاً آن حبل را معرفی می‌کند که ناگسستنی است، چون یک طرف آن به دست خداست؛ ثانیاً این حبل را خدا به زمین نینداخت، بلکه به زمین آویخت؛ یعنی عترت مثل افراد دیگر، زمینی نیستند، مثل حکما، فقها و علما، از این قبیل نیستند؛ چه اینکه کتاب هم نظیر کتاب‌های فقه و اصول و حکمت و فلسفه و کلام نیست که زمینی باشد، بلکه این کتاب

آویخته شد و این عترت آویخته شد، اعتصام به اینها هم سودمند است، اینها تار و پود متصل و مرتبط به هم هستند. بعد جلوی مسخره را گرفته، فرمود: ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾؛ [۱۰] در حضور بخواهی آبروی کسی را ببری، بد است، در غیاب بخواهی آبروی کسی را ببری، بد است. آن که در حضور افراد آبرو را می‌برد، می‌شود «لمزه» و آن که در غیاب آبروی کسی را می‌برد، می‌شود «همزه». «همز» و «لمز» هر دو را منع کرده است، برای اینکه هم آبروریزی است و هم جامعه را ارباً ارباً می‌کند. غیبت کردن هم این چنین است؛ اگر این خصلت در او باشد که می‌شود غیبت و اگر نباشد می‌شود بهتان. بهتان را بهتان گفتند، برای اینکه شخص را مبهوت می‌کند، چون وقتی کاری را که انسان نکرده، به انسان نسبت دهند، او مبهوت می‌شود، از این جهت می‌گویند بهتان است. فرمود جلوی همه اینها را گرفتند؛ جلوی بدگمانی، سوءظن و همه بدی‌ها را گرفته است. از آن طرف، عقل‌ورزی را تقویت کرده، فرمود عقل را به عنوان چراغ راه به همراه خود داشته باش؛ نه بدون دلیل به کسی اعتماد کن و نه بدون دلیل حرف کسی را قبول کن و نه بی‌دلیل اختیار خود را به کسی بده! ﴿خُذُوا حِذْرَكُمْ﴾؛ [۱۱] این ﴿خُذُوا حِذْرَكُمْ﴾ که اختصاص به دشمن بیرونی ندارد، دشمن درونی هم همین‌طور است، اختلاف دورنی هم همین‌طور است، هوای نفس هم همین‌طور است. فرمود عقل شما دست خودتان باشد، هوش شما دست خودتان باشد، با چراغ هوش حرکت کن؛ حتی نسبت به اعضای منزل خودت! ﴿خُذُوا حِذْرَكُمْ﴾؛ این برحذر بودن، هشیار بودن و خردورزی در همه امور هست. آن وقت انسان نه نوشته‌ای دارد، نه گفته‌ای دارد، نه رفتاری دارد که عیب‌جویی بکند و آبروی کسی را ببرد، نه بی‌جا حرف کسی را می‌زند، نه دروغ می‌گوید که جاهلیت است که آیه «نبأ» [۱۲] اشاره کرده بود و مانند آن؛ لذا در این فراز، اول فرمود که ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ [۱۳] که قبلاً عرض شد این جمله خبریه است و به داعی انشاء القاء شده است و حتماً باید این چنین باشیم. بعد در آیه یازده فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾؛ نه مردی، مردی را مسخره کند، چون «رجال» در قبال «نساء» قرار گرفته، از این جهت گفتند «قوم»، چون ﴿الرِّجَالُ قَوْمُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾، [۱۴] این «قوم» به معنی قبیله نیست، بلکه به معنی مرد است، «رجال» است؛ نظیر ﴿الرِّجَالُ قَوْمُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾. شاید آن فردی که مسخره شده، بهتر باشد! ﴿وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءِ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ﴾، برای اهمیت مطلب، این چهار جمله را جدای از هم ذکر کرد؛ یعنی مردها و زن‌ها، ﴿عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا﴾ و ﴿عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ﴾، اینها را مبسوطاً جدا ذکر کرد برای اهمیت مطلب. بعد فرمود: ﴿وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ﴾؛ این ﴿لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ﴾، هم معنای ظاهری خودش را می‌تواند داشته باشد؛ یعنی خودتان را «لمز» نکنید، متهم به عیب نکنید، کاری نکنید که آبروی شما برود و هم نسبت به دیگران که به منزله «انفس» شما هستند که جامعه، نفس واحد است. ﴿وَلَا تَلْمِزُوا﴾؛ همان‌طوری که «لمزه» بودن ممنوع است، «همزه» بودن ممنوع است، ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾؛ هم نسبت به خود آدم و هم نسبت به دیگران، ما حق نداریم آبروی خودمان را ببریم. برخی‌ها لباس شهرت را که معنا کردند، برای همین جهت است؛ ما در جامعه کاری نکنیم، لباسی بپوشیم، حرفی بزنیم، طرزی زندگی کنیم که آبروی ما محفوظ نماند. ما در حفظ آبرو امین خدا هستیم، چراکه آبرو به ما تعلق ندارد، بلکه برای

خداست. در مسائل عفاف، در بعضی از مسائل حدود، آنجا بارها به عرض شما رسید که اگر کسی - معاذالله - مورد تجاوز به عنف قرار گرفت، اگر خود آن زن - معاذالله - شکایت خود را پس بگیرد یا شوهر او، پدرش و برادرش، هر کدام از آنها اگر شکایت را پس بگیرند و رضایت بدهند، هیچ کدام اثر ندارد و پرونده همچنان باز است، چون این عفت «حق الله» است. حیثیت مرد و حیثیت زن، «حق الله» است، برای خود شخص نیست، بلکه این شخص، «امین الله» است. مسئله خون نیست که اگر ولی دم رضایت بدهد، این ﴿مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَاناً﴾، [۱۵] مگر اینکه ﴿أَوْ يَعْفُوا الَّذِي﴾ [۱۶] باشد، یا تخفیف بدهد، یا امثال آن باشد؛ اما در تجاوز به عنف، در تجاوزهای جنسی، انسان امین خداست، حق رضایت ندارد، این چنین نیست که بیاید رضایت بدهد و پرونده ختم بشود، حق الهی است که دستگاه قضا باید بگیرد. به هر تقدیر فرمود آبروی خودتان را حفظ کنید. پرسش: جان ما هم امانت الهی در دست ماست؟ پاسخ: بله، آن محدوده‌ای دارد؛ اما به قرینه اینکه خودش فرمود اگر کسی ولی دم بود و رضایت داد قصاص نمی‌شود، نشان می‌دهد که ذات اقدس الهی این حق را به ولی دم داد و اما در مسائل ناموسی چنین حقی را نداد. فرمود: ﴿وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ به دو معنا؛ یعنی جامعه به منزله نفس یکدیگرند، یک؛ و خودمان حق نداریم آبروی خود را از بین ببریم، یا ضعیف کنیم، یا کاری انجام دهیم که مسخره شویم، کاری انجام دهیم که دیگران بخندند، این کار درستی نیست، این دو. ﴿وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّقَابِ﴾؛ یکدیگر را با لقب، با اسم و با تعبیرهایی که رنج‌آور و هتک‌کننده است، با این کار «تَبَزَّ» نکنید، این لقب‌ها را نیندازید، یکدیگر را لقب‌های سوء ندهید. ﴿بِئْسَ الْاِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْاِيْمَانِ﴾؛ اگر گفتند یک روحانی اگر این کار را بکند بد است، یعنی چه؟ یعنی روحانیت با این کار سازگار نیست. اگر گفتند یک پیرمرد - به تعبیر مرحوم شیخ طوسی در تبیان [۱۷] - این کار را بکند بد است؛ یعنی این کار با سن پیری شایسته نیست. قرآن می‌گوید جامعه با فسق سازگار نیست، چرا شما مؤمنی را به فسق متهم می‌کنید؟ به حرف زشت متهم می‌کنید؟ به کار زشت متهم می‌کنید؟! اگر خود آن مؤمن بخواهد کار زشتی انجام دهد، ﴿بِئْسَ الْاِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْاِيْمَانِ﴾، اگر دیگری بخواهد مؤمنی را متهم کند، ﴿بِئْسَ الْاِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْاِيْمَانِ﴾، مثل اینکه بگویند یک روحانی این طور است، یک پیرمرد این طور است. اگر گفتند پیرمرد که کار بد نمی‌کند؛ یعنی این کار از همه بد است مخصوصاً از پیرمرد، یا اگر گفتند یک روحانی این کار را نمی‌کند؛ یعنی این کار از همه بد است مخصوصاً از روحانی. پرسش: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ را چرا به مؤمنین اختصاص داده، نمی‌شود گفت «إِنَّمَا الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ»؟ پاسخ: آنجا مؤمن و ایمان به آن معنا هست، اسلام به آن معنا هم هست؛ لذا فرمود: «الْمُسْلِمُونَ يَدُّ وَاحِدَةً»، [۱۸] وجود مبارک پیغمبر که مکه را فتح کرد، فرمود کلّ اسلام و مسلمانان - آن روز اختلافی بین فرقه‌ها و مذهب‌ها نبود - همه آنها «ید واحد» هستند. قسمت / ۱۵ حجرات / تسنیم

﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ﴾؛ یعنی «اَكْرَمَنِ». ﴿وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ﴾؛ یعنی «أَهَانَنِ»، ﴿كَلَّا﴾، نه آن اکرام است نه این اهانت، هر دو را امتحان کردیم: «إِنَّ الْغِنَى وَالْفَقْرَ بَعْدَ الْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ»، [۱۶] چه کسی کریم است، چه کسی غیر کریم «یوم القیامة عند الحساب» مشخص می‌شود؛ اما در دنیا هر چه هست این امتحان است؛ ولی تمام تلاش و کوشش شما باید این باشد که آقاوار زندگی کنید. همین! حرف همه انبیا این‌طور بود. این اختصاصی به وجود مبارک پیغمبر مبارک اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ندارد. می‌دانید نوح که «شیخ الانبیاء» است که حرفش همین است. فرمود این ﴿يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا﴾ است؛ همه این کارها را کردند که شما آبرومندان زندگی کنید.

بعد هم دو قسمتی که در سوره «مائده»، اولاً و «اعراف»، ثانیاً؛ این تلازم را ذکر کرد که هر وقت ملت روبه‌راه بود، بی‌راهه نرفت، راه کسی را نبست، حلال‌وار زندگی کرد، اقتصادش تأمین است. در سوره مبارکه «مائده» آیه ۶۶ این است: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ﴾؛ باران‌های مناسب و آفتاب‌های مناسب. در بیانات نورانی است که اگر ملتی مورد عنایت حق باشد: «أَمْطَرَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ شَمَسَهُمْ بِالنَّهَارِ»؛ [۱۷] باران مناسب در شب می‌آید، آفتاب مناسب در روز، هم هوایشان روشن، حرارتشان تأمین، هم آبشان تأمین است: «أَمْطَرَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ شَمَسَهُمْ بِالنَّهَارِ». ﴿وَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ﴾؛ چاه و چشمه‌های فراوان از زیر زمین، باران از بالا، ولی ﴿مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ﴾، این در سوره مبارکه «مائده» آیه ۶۶ است.

ولی در آیه ۹۶ سوره «اعراف» این بود که ﴿وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾، ملت اگر بخواهد روزی او تأمین باشد، آبرومندان زندگی کند، حرام را مصرف نکند. این نعمت‌ها را بی‌راهه ببرد و بیجا صرف کند و حرام‌خواری بکند و معصیت بکند، روزی او گرفته می‌شود. این نوع تلازم را هم در سوره مبارکه «طه» بیان کرد هم در سوره مبارکه «طلاق». در سوره «طه» یک اصل کلی را در آیه ۱۲۴ بیان کرد که ﴿وَ مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾، اگر کسی از خدا رابطه را قطع کرد، او در فشار است. حالا ممکن است وضع مالی او هم خوب باشد؛ ولی شب و روز باید با هفت، هشت تا قرص بخوابد. این را فرمود در فشار است، «ضَنْكٌ»؛ یعنی فشار. گاهی با نداشتن در فشار است، گاهی با داشتن در فشار است، گاهی ناچار است مخفیانه در مخفی‌گاه و چاه‌ها زندگی کند. اگر اعراض کرد از یاد خدا، ﴿فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾ که این آیه از ظریف‌ترین آیات قرآن کریم است که بحثش گذشت که ما اینها را در قیامت کور محشور می‌کنیم. اینها در قیامت می‌گویند: ﴿رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا﴾. [۱۸] در قیامت به خدا عرض می‌کنند که خدایا! ما در دنیا بصیر بودیم، حالا چرا ما را کور محشور کردی؟ خدا می‌فرماید که ﴿كَذَلِكَ﴾، ما هیچ کاری نکردیم، هر طور در دنیا بودی، در

آخرت هم محشور می‌کنیم. ما تو را کور نکردیم؛ منتها تو در دنیا حرم و مسجد و حسینیه و مراکز مذهب و فاطمیه و اینها را نمی‌دید، مراکز فساد و آلودگی را می‌دید، الآن هم همین‌طور است. اولیای الهی و انبیای الهی، ائمه الهی، بهشت الهی را نمی‌بینی، جهنم را می‌بینی. ما تو را کور نکردیم، تو اینها را نمی‌بینی، در دنیا آنها را ندیدی. فقط جهنم را می‌بینی، همه اینها که کور هستند، خدا به آنها نشان می‌دهد که ﴿أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ﴾ [۱۹] همین‌ها می‌گویند: ﴿رَبَّنَا ابْصِرْنَا وَ سَمِعْنَا﴾؛ [۲۰] همین کورها می‌گویند! منتها این فقط جهنم را می‌بیند، جهنمی‌ها را می‌بیند. همین! اما نسبت به آنها اصلاً کور است. می‌فرماید: ﴿كَذَلِكَ﴾، هر طوری تو بودی، ما آن‌طور محشور کردیم ما که کور نکردیم. این همه مراکز مذهب بود، اینها را ندیدی، فقط چهار جا فساد زیر زمین بود، آنها را می‌دید: ﴿كَذَلِكَ أَنْتُمْ آيَاتُنَا فَتَسِيئَتِهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى﴾، [۲۱] الآن کاملاً جهنم را می‌بینی، کفار را می‌بینی، شعله را می‌بینی، ما به تو نشان می‌دهیم ﴿رَبَّنَا ابْصِرْنَا وَ سَمِعْنَا﴾، بله می‌بینیم. این طرف را نمی‌بینی، برای اینکه این طرف را در دنیا هم ندیدی. قسمت / ۵نوح/ تسنیم

فرمود شما باید کریم باشید، معنای کرامت هم آن است و سعی کنید به مقام اکرم برسید و اکرم یعنی «انقی»؛ یعنی محور کرامت تقواست. تقوا هم این است انسان که خلیفه است، باید حرف «مستخلف عنه» را گوش دهد. حالا اگر کسی قائم مقام وزیری است نان قائم مقامی را می‌خورد و امضای او از این جهت محترم است؛ ولی مرتب برای کار خودش دارد تلفن می‌کند، این غصب است! ما هم در واقع همین‌طور هستیم! فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾، حرمت ما در اثر این است که جانشین فرمان او هستیم، آن وقت هر کاری که خواستیم بکنیم، این نمی‌شود. قسمت / ۱۸حجرات/ تسنیم

دعا

غرض این است که وجود مبارک خلیل حق این کار را کرده است، عرض کرد خدایا تا آنجا ممکن است من شفاعت کنم! این ادب شفاعت ادب توسل را هم به ما می‌رساند؛ البته کار به دست اوست «حکم آنچه تو اندیشی لطف آنچه تو فرمایی»، [۱۷] ولی ما موظف هستیم دعا بکنیم، ما که از اسرار ازلی و ابدی خبری نداریم، ما از آن حکمت عالی خبر نداریم، ما موظف به دعا هستیم: «لَا يَمْلِكُ إِلَّا الدُّعَاءُ» [۱۸] درست است که اینها پیغمبر هستند ولی پیغمبران که علم آنها ذاتی نیست، با عنایت الهی یک وقت معلوم می‌شود که اینجا دیگر جای دعا نیست و گرنه ما هستیم و «لَا يَمْلِكُ إِلَّا الدُّعَاءُ». در این بخش از سوره مبارکه «هود» فرمود که ما این عذاب را بخواهیم بر اینها نازل بکنیم، پس معلوم می‌شود گاهی عذاب که می‌خواهد بیاید پیامبری از انبیای اولوالعزم دعا بکند هم اثر ندارد. این نشانه آن است که دعا مرزی دارد. ما نباید بگوییم خدا دعای ما را مستجاب نکرده، ما موظفیم دعا بکنیم؛ اما نمی‌دانیم مرزش

کجاست، حدّش کجاست، ما تا نفس می کشیم دعا؛ اما حالا کجا هست کجا نیست که نه می دانیم نه به ما می گویند. ما که «لَا يَمْلِكُ إِلَّا الدُّعَاءُ» هستیم، باید این وظیفه خود را انجام بدهیم، اینها عصاره‌ای از سوره مبارکه «هود» است.

قسمت / ۱۳ ذاریات / تسنیم

سرّش آن است که یا دعا شرایطش را نداشت انسان از طرفی به قدرت خود تکیه کرد، از طرفی هم به پست و مقامش تکیه کرد، از طرفی به قوم و عشیره خود تکیه کرد، اگر مصلحت بود همان را انجام می‌دهد و اگر نبود حتماً چیزی در قبال او عطا خواهد کرد که جبران بکند و گرنه دستی که به طرف خدا بلند شد خالی بر نمی‌گردد، اگر دعا واقعاً دعا باشد خدا مستجاب میکند. گاهی می‌بینید که مثلاً کودکی با گریه و اشک و ناله از پدر مادر موتور می‌خواهد، این را با اشک و اخلاص می‌خواهد، ولی برای او مصلحت نیست، مصلحت هر کسی را ذات اقدس الهی برابر حکمت میداند. ما خیال می‌کنیم کسی که مُرد حالا از کمال محروم شد، این به جای خیلی بالاتر و بهتر و مرقّه‌تر میرسد. این شهدای آتش نشانی که همه ما را داغدار کردند، افسوس می‌خوریم گریه هم می‌کنیم؛ اما این طور نیست که اینها چیزی را از دست داده باشند و چیزی نگرفته باشند، ما که نمیدانیم فرشتگانی که آنجا به استقبال اینها رفته‌اند چقدر لذت می‌برند؟! این بخشی که در سوره مبارکه «یس» هست شهید سوره «یس» می‌گوید: ای کاش شما اینجا بودید و میدیدید اینجا چه خبر است و فرشتگان با ما چه کردند! ﴿يَأْتِيَتْ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾. [۳] الان اگر کسی صدای این شهدای آتش نشانی را بشنود، می‌بیند که می‌گویند گرچه شما محبت کردید تلاش کردید، ولی ای کاش بودید و میدیدید که اینجا ملائکه با ما چه کردند! ما خیال می‌کنیم انسان که می‌میرد تمام میشود، در حالی که چندین بار به عرض شما رسید که انسان مرگ را می‌میراند نه بمیرد! این بیان نورانی سیدالشهداء (سلام الله علیه) در روز عاشورا همین بود. فرمود مرگ زیر پای شماس: «صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ»؛ [۴] مرگ پلی است که شما روی آن پا می‌گذارید. اگر ما بدانیم که این ملائکه با این شهدای آتش نشانی چه کرده‌اند؛ البته گریه برای این طرف است، ولی برای آن طرف نیست. این بیان نورانی را ائمه (علیهم السلام) فرمودند، فرقی بین بیانات اینها در احکام فقهی و احکام شهادت و جهاد و اینها که نیست. فرمود: «مَنْ رَدَّ عَنْ قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَادِيَةً مَاءٍ أَوْ نَارٍ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ»؛ [۵] اگر کسی قیام بکند نگذارد جایی آتش بگیرد یا نگذارد جایی را سیل ببرد، بهشت برای او لازم است، این را همین خاندان گفتند. ما از کجا می‌گوییم که نماز ظهر چهار رکعت است، قرآن که ندارد، این که عدل قرآن است این را گفته است؛ نماز مغرب سه رکعت است، نماز عشا چهار رکعت است، دین ما به همین بیان اهل بیت وابسته است. همان که گفت نماز ظهر چهار رکعت است، نماز عصر چهار رکعت است - معاذالله - از خود که نگفت، اینها به الهام الهی به وسیله پیغمبر از ذات اقدس الهی دریافت کردند. همان که گفته نماز ظهر چهار رکعت است، نماز عصر چهار رکعت است، گفت اگر کسی جلوی آتش را بگیرد نگذارد جایی آتش بگیرد: «مَنْ رَدَّ عَنْ قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَادِيَةً مَاءٍ أَوْ نَارٍ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ» از این طرف دلسوزی هست،

گریه هست، اشک هست؛ اما آن طرف فرشتگان استقبالی اینها می‌آیند. ما حالا اگر جایی دیدیم دعای ما مستجاب نشد ما نباید بگوییم خدا دعا را مستجاب نکرده، خدا مجیب بودن او جواد بودن او لطیف بودن او عطوف بودن او رؤوف بودن او تحت تدبیر «الحکیم» است. به هر حال ذات اقدس الهی دعا را رد نمی‌کند. این بیان نورانی امام سجاد یک مسئله کلامی است؛ یعنی خدا اسمای حسنایی دارد، او «مُجِيبُ الدَّعَوَاتِ» [۶] هست، او «سَرِيعَ الْجَابَةِ» [۷] هست، او «سَرِيعَ الرِّضَا» [۸] هست؛ اما همه اینها تحت تدبیر «الحکیم» هستند: «يَا مَنْ لَا تَبْدُلُ حِكْمَتَهُ الْوَسَائِلُ». «قسمت / ۲۲ ذاریات/تسنیم

فرمود: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾.

در جریان خلقت جنّ ﴿وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ﴾ [۲۰] لذا نام جن را قبل از انس ذکر می‌کند و اما گاهی در اثر نفوذناپذیری برخی از آنها در سوره مبارکه «اسراء» که در بحث دیروز ذکر شد آنجا نام انس را قبل از نام جن ذکر میکند؛ آیه ۸۸ سوره مبارکه «اسرا» این بود: ﴿لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ﴾ چون محور اصلی تحدی و متنبیان در انس است، در جن شاید اصلاً نباشد یا خیلی کم باشد. متنبی یعنی کسی که داعیه نبوت دارد، چون منکران وحی و نبوت یا مدعیان نبوت در انسان است یا بیشتر هست؛ در آیه ۸۸ سوره مبارکه «اسراء»، اول نام انسان را میبرد: ﴿لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ﴾، به هر تقدیر جن و انس خلق نشدند مگر برای عبادت ذات اقدس الهی و عبادت هم تنها آبروی انسان است. در سوره مبارکه «فرقان» هم گذشت که ﴿قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ﴾؛ [۲۱] این دعا به عبادت تفسیر شده است. خود دعا مصداقی از مصادیق عبادت است؛ فرمود شما با تضرع و دعا پیش خدا آبرو دارید و گرنه چه حیثیتی خدا برای شما قائل است: ﴿قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ﴾؛ این دعا به عبادت تفسیر شده است. پس اگر انسان آبروی دارد به وسیله عبادت آبرو پیدا میکند؛ خدای سبحان میخواهد انسان آبرومند بشود، تنها راه آبرومندی انسان همان عبادت اوست. قسمت / ۲۰ ذاریات/تسنیم

بداء

در سوره مبارکه «هود» این است که وجود مبارک خلیل حق با این مهمان‌ها گفتگو کرد که شما دست از عذاب قوم لوط بردارید. درست است که علم ذات اقدس الهی ازلی است و آن علم عملی است و قلوب انبیا و اولیای الهی با علم الهی هماهنگ است؛ اما بداء را ذات اقدس الهی برای همین قسمت قرار داد. دعا را برای همین قسمت قرار داد، توسل و شفاعت را برای همین قسمت قرار داد. یک وقت است که مقدر الهی این است که خلیل خود را بیازماید که آیا او برای رفع نگرانی در محدوده بداء حرکت می‌کند یا نه؟ یک وقت است می‌گوید به من چه! این به من چه در آنها نبود. بنابراین گفتگویی که فرشته‌ها با وجود مبارک خلیل حق داشتند، ذات اقدس الهی از او به عنوان مذمت یاد نکرد، به عنوان معیار رحمت و برکت ذکر کرد که در محدوده بداء و امثال بداء دارند حرکت

می‌کنند. فرمود: ﴿يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ﴾ [۱۰] یعنی از قلمرو بدها گذشت، جا برای توسل نیست، توسل حدی دارد و شفاعت مرزی دارد و بدها حدی دارد، این دیگر از آن محدوده گذشته است و هیچ کدام از اینها نیست. قسمت / ۱۳ ذاریات/تسنیم

البته همیشه بدها مطرح است، بحث بدها را ما چند روز قبل مطرح کردیم که اگر ذات اقدس الهی بخواهد جلوی عذابی را بگیرد ممکن است، بدها همیشه ممکن است ﴿إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ [۱۵] را که ذات اقدس الهی به پیغمبر فرمود: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِيْءَ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ﴾ [۱۶] برای همین است! ما که از اسرار عالم خبری نداریم، از مصالح و مفسد خفیه خبر نداریم.

یک بیان نورانی از امام است «وَاللَّهُ لَوْ لَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَحَدَّثْنَاكُمْ بِمَا يَكُونُ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ» [۱۷] این هم آیه ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ﴾؛ [۱۸] فرمود در مقام گزارش، تدبیر به دست ذات اقدس الهی است؛ کجا مصلحت است، کجا مفسده است، کجا جای عذاب است، کجا جای شفاعت است، کجا جای توسل است، تدبیر به دست «رب العالمین» است، او همیشه همین طور است یک کار جزمی که انسان درباره کل عالم داشته باشد میفرماید مخصوص خدای سبحان است و اهل بیت (علیهم السلام) هم که خبرهای جزمی میدهند به برکت اخبار جزمی ذات اقدس الهی است، فرمود: ﴿وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾.

قسمت / ۲۰ ذاریات/تسنیم

قضای حتمی داریم که ذات اقدس الهی مشخص کرد؛ مثلاً در بعضی از موارد دارد که ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَى أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ﴾ [۱۶] معلوم می‌شود که دو نحوه «أجل» هست، این در اوایل سوره مبارکه «انعام» گذشت؛ فرمود خدا یک «أجل مقضی» دارد و یک «أجل مسمی»؛ «آن «أجل مقضی» قابل تغییر و تبدیل است؛ یعنی در حد مقتضی است و سبب تام نیست؛ این شخص اگر رعایت صدقه و صلّه رحم و این گونه از امور معنوی را در نظر داشته باشد، یک؛ اگر مسائل بهداشتی را در نظر داشته باشد، دو؛ به فلان مقطع عمر می‌رسد، سه که این در حد «قضى أجلاً» است، اما ابهام در عالم نیست، یک؛ ابهام نزد خدای سبحان که ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ است نیست، دو؛ ولی خدا می‌داند که این شخص با «حُسن» اختیار خود، این راه صدقه و صلّه رحم و مانند آن را طی می‌کند از یک سو، راه بهداشت را می‌پیماید از سوی دیگر و در فلان وقت به عمر طولانی می‌رسد، سه؛ می‌داند که «أجل مسمی» چه وقت است یا شخص دیگر به سوء اختیار خودش آن امور پربرکت را قطع می‌کند، این امور بهداشتی را رعایت نمی‌کند، به آن عمر مقضی نمی‌رسد و زودتر رخت برمی‌بندد که این را هم می‌داند. نه در نظام ابهام است، نه «عندالله» ابهام است؛ نه «أجل مقضی» بودن، یک؛ و «أجل مسمی» بودن، دو؛ که دو «أجل» هستند، با تعیین واقعی یا تعیین «عند الله» سازگار است، سه؛ «عند الله» مشخص است که چه کسی و در چه زمانی می‌میرد، در نظام هستی جا برای ابهام نیست؛ اما یک قانون دو طرفه ذات اقدس

الهی جعل کرده و انسان را مختار کرده است، اما انسان با «حُسن» اختیار خود کدام راه را می‌رود، «عند الله» معلوم است؛ با «سوء» اختیار خود کدام بیراهه را طی می‌کند، «عند الله» معلوم است؛ در جریان «بداء» و در جریان «نسخ» این چنین است.

توجیه خدا در ذبح اسماعیل(علیه السلام) و ارتباط آن با نسخ و بدا

عمده توجیه کردن مسئله فداست که اگر فدا به لحاظ این باشد که یک کار قطعی بود و ما برای آن فدا فرستادیم، این جا چیزی قطعی نبود که حضرت اسماعیل «ذبح» شود؛ اما اگر صورت قضیه باشد که می‌رفت «ذبح» شود و برای همین عنوان فدا صادق است؛ لذا ﴿إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ﴾ صادق است، به همین معیار و در همین معنا که ﴿إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ﴾ صادق است فدا هم صادق است؛ اما جریان ﴿وَقَدْ يَنَاهُ بِذَبْحِ عَظِيمٍ﴾ که - معاذ الله - بگوئیم که سیدالشهداء(سلام الله علیه) - معاذ الله - فدای اسماعیل شد او مقامش کجا و این مقامش کجا! هرگز وجود مبارک سیدالشهداء(سلام الله علیه) فدای کس دیگری نخواهد بود.

بنابراین اگر «بداء» باشد، معنای آن «اظهار بعد الاخفاء» است و نه ظهور «بعد الخفاء»؛ اگر «نسخ» باشد به تخصیص زمانی و امکانی و مانند آن برمی‌گردد و اگر آن حرف بعضی از اهل معرفت که می‌گفتند وجود مبارک ابراهیم می‌بایست مثلاً تعبیر می‌کرد و تعبیر نکرد، اگر آن حرف درست باشد که درست نیست، با فدا سازگار نیست. بنابراین آنچه وجود مبارک حضرت ابراهیم دید همین بود که ﴿إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ﴾ و همین هم واقع شده. قسمت ۲۳/صافات

نتیجه گیری

با عنایت به متن روشن میشود که همان طور که راهبرد نگار و سیاستگذار کلان نگر قصد دارد تصمیمات نهائی خود را اتخاذ نماید بایستی به این مفاهیم فوق الذکر توجه کرده و عملاً با اتکاء به آنها سعی نماید این وظیفه را انجام دهد.

مسئله عنایت دارید که اجرا و رعایت چنین شرایط و موقعیت مطلبی نیست که بطور ناگهانی، آنی و یا کوتاه مدت اتفاق افتد و یا انجام شود، بلکه تحصیل نتایج مطلوب نیاز به خود سازیهای سالهای متمادی در شرایط علم و عمل و تهذیب و تربیت نفس دارد.